



Knowledge is not always Power; A Sociological Explanation of the Dominance of Psychological Perspective in Iran

Farhad Bayani¹ 

1. Corresponding Author, Assistant Professor of Sociology, Department of Science and Technology, Institute for Social, Cultural and Civilization Studies. Email: f.bayani@iscs.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p> <p>Article history: Received 15 September 2022 Received in revised form 2 September 2023 Accepted 2 September 2023 Published online 20 September 2023</p> <p>Keywords: Nominalism, Scientific imperialism, Individual-centered discourse, Psychology, Power</p>	<p>Introduction: Too much attention to an individual-centered discourse in today Iran has caused a slow but increasing dominance of individual-centered theories, methodologies and approaches in academic disciplines, notably the prevalence of psychology in explaining the social world. This paper claims that this situation is a manifestation or an example of the imperialist relationship between individualistic discourse and sociology.</p> <p>Goal: The current paper aims to analyze this imperialistic relation and to examine its dimensions, applying genealogy.</p> <p>Findings: Findings show that nominalism as the ontological and epistemological foundation of an individual-centered discourse plays a substantial role in the theorizing and promoting such discourse. Results also indicate that one cannot ignore the collaboration of power and knowledge in the emergence, establishment and stabilization of this situation.</p>

Cite this article: Bayani, F. (2023). Knowledge is not always Power; the Sociological Explanation of the Dominant of Psychological Perspective in Iran. *Sociological Review (Social Science Letter)*, 30 (1), 51- 72.



دانش همیشه قدرت نیست! تحلیل جامعه‌شناختی سلطه گفتمان روان‌شناسی‌گرایی در ایران

فرهاد بیانی^۱

۱. استادیار جامعه‌شناسی، گروه علم و فناوری، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی. f.bayani@iscs.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	مقدمه: توجه فزاینده حاکمیت در ایران به گفتمان فردمحور و اصناف معرفت آن سبب نفوذ آرام و فزاینده نظریه‌ها، روش‌شناسی و رویکردهای فردمحور، به ویژه روان‌شناسی‌گری در تبیین‌ها و تحلیل‌های اجتماعی شده و این از مظاهر و مصادیق رابطه امپریالیستی میان گفتمان فردگرا و جامعه‌شناسی است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۲۴	هدف: این مقاله در پی مطالعه و واکاوی این امپریالیسم و برملا کردن ابعاد مختلف آن است. مقاله پیش‌رو براساس روش - نظریه تبارشناسی انجام شده است. براساس فرض این تحقیق و شواهد تجربی و تاریخی مورد استناد، مکتب نامینالیسم و مدعاهای هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی‌اش به مثابه بخش قابل‌توجهی از قواعد و بنیان‌های روان‌شناسی عمل می‌کند.
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۶/۱۱	یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد گفتمان فردمحور و ذره‌نگر از طریق روان‌شناسی، به عنوان یکی از اصناف معرفت آن، به صورت فزاینده‌ای در جامعه ایران سربرآورده و رشد کرده است. نامینالیسم هم به مثابه بنیان هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی این گفتمان نقش مهمی در تئوریزه کردن اهداف و رویه‌های موجود داشته است. نتیجه این وضعیت هم چیزی نیست جز فربه شدن امر فردی و تکیدگی و بی‌اعتبار شدن امر جمعی، هم در تحلیل واقعیت و هم در ساخت آن.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۱۱	در این میان نباید و نمی‌توان از همراهی و همدستی قدرت و دانش برای ظهور، پاگرفتن و پایدار شدن این وضعیت غافل بود.
تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۶/۲۹	
کلیدواژه‌ها: نامینالیسم، امپریالیسم علمی، گفتمان فردمحور، روان‌شناسی‌گری، قدرت	

استناد: بیانی، فرهاد؛ (۱۴۰۱). دانش همیشه قدرت نیست! تحلیل جامعه‌شناختی سلطه گفتمان روان‌شناسی‌گرایی در ایران. *مطالعات جامعه‌شناختی (نامه علوم اجتماعی)*، ۳۰ (۱)، ۵۱-۷۲.

۱. طرح مسئله

در دنیای معرفت همواره میان اصناف معرفت، تعامل وجود داشته و این تعامل در دوران معاصر بسی بیش از پیش فزونی یافته است. یکی از علل این امر آگاهی جامعه علمی در باب تودرتو بودن و چندلایه و چندوجهی بودن واقعیت‌ها و پدیده‌های پیرامون است. در این بین، واقعیت‌ها و پدیده‌های اجتماعی از پیچیدگی و وجوه متعدد و متکثرتری برخوردار بوده و همین مطلب تعامل و بده‌بستان میان اصناف معرفت را ضرورت بیشتری بخشیده است. این دست تعاملات می‌تواند نتایج قابل تاملی داشته باشد که حداقل آن ارائه‌ی «تبیین بهتر»^۱ (کلارک و والش، ۲۰۰۹: ۲۰۲) برای توضیح چرایی رویدادها است.

ناگفته پیداست که این تعامل و بده‌بستان ناگزیر باید ذیل یک چهارچوب معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه قابل دفاع صورت گیرد تا دستاوردهای نیکویی با خود داشته باشد. در غیر این صورت، این تعامل معرفتی نه تنها ثمرات میمونی نخواهد داشت بلکه می‌تواند سبب کژری طریق اندیشه‌ورزی و معرفت‌افزایی شود. کژری طریق علم‌ورزی و علم‌آزمایی همان و آسیب دیدن فرایند آگاهی بشری همان. حداقل نتیجه نامیمون چنین وضعیتی، به بی‌راهه رفتن در یافتن پاسخ پرسش‌های پیش روی اصحاب معرفت است. افرادی که منتقد تعامل ناسنجیده میان اصناف معرفت‌اند، معتقدند چنین ارتباطی نمی‌تواند برای معرفت علمی کارآمد باشد و اگرچه در ابتدا وعده ارائه توفیق و «تبیین بهتر» داده می‌شود، اما در عمل چنین چیزی رخ نمی‌دهد (کلارک و والش، ۲۰۰۹: ۲۰۲). آشکار است که این وضعیت می‌تواند پیامدهای ناگوارتری هم برای افراد و هم برای جامعه داشته باشد. لذا توجه به سازوکار این تعامل معرفتی و ملاحظات روش‌شناسانه و معرفت‌شناسانه آن بر اصحاب معرفت پوشیده نیست.

در درون این دسته تعاملات، گاهی گونه‌ای از تعامل رخ می‌دهد که در واقع یک رابطه امپریالیستی میان یک شاخه از معرفت نسبت به شاخه‌های دیگر است. این نوع از رابطه‌ی سلطه‌محور میان اصناف معرفت را «امپریالیسم علمی»^۲ می‌نامند (دوپره، ۱۹۹۵: ۲۰۱؛ ماک، ۲۰۱۳). امپریالیسم علمی ناظر به وضعیتی است که در آن یک ایده، نظریه، مدل یا روش برآمده از یک صنف معرفت مدعی است که می‌تواند برای سایر اصناف معرفت نیز کارآمد باشد و می‌کوشد خود را بر آنها تحمیل کند، درحالی‌که چنین چیزی در عمل رخ نمی‌دهد و این ایده یا نظریه یا روش نمی‌تواند برای سایر شاخه‌های معرفت مفید و کارآمد باشد (دوپره، ۲۰۰۱: ۷۴). امپریالیسم علمی می‌تواند مدخل مناسبی برای پرداختن به رابطه‌گفتمان فردمحور با علوم اجتماعی و اندیشه اجتماعی باشد.

توجه فزاینده حاکمیت در ایران به روان‌شناسی، گسترش آن به حوزه عمومی، حضور روزافزون روان‌شناسان و مشاوران در برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی، تاکید بر امر مشاوره فردی در حل مسائل اجتماعی مبتلا به افراد، نفوذ آرام و فزاینده‌ی نظریه‌ها و رویکردهای روان‌شناسانه در تبیین‌ها و تحلیل‌های اجتماعی تنها نمونه‌ای از مظاهر و مصادیق رابطه‌ی استعمارگونه میان گفتمان فردمحور و جامعه‌شناسی است. خلاصه اینکه، این رابطه سبب سلطه نوعی روان‌شناسی‌گری و انزوای جامعه‌شناسی شده است. روان‌شناسی زرد، روان‌شناسی‌گرایی و این ایده که برای حل مسائل اجتماعی که افراد با آنها مواجه‌اند بهترین راه ارائه مشاوره‌های فردی و خانوادگی و ارتقای مهارت‌های رفتاری است، این تسلط روان‌شناسانه و انزوای امر اجتماعی را فزونی بخشیده است.

رویکرد روان‌شناسی‌محور را می‌توان ذیل دیدگاه کلی‌تری قرار داد؛ گفتمان فردمحور. گفتمانی که معتقد است جامعه چیزی جز جمع جبری کنشگران فردی و کنش‌های آنان نیست. لذا بهترین شیوه برای شناخت و تبیین جامعه و رویدادها و پدیده‌های درون آن مطالعه این کنش‌ها و انگیزه‌ها و معانی است که کنشگران برای کنش‌های‌شان دارند. این وضعیت سبب تفوق این نحله از تبیین شده

1 . Explanatory virtue
2 . Scientific imperialism

و در مقابل، نظرگاه‌هایی که بر تحلیل و تبیین ساختارها، نهادها و پدیده‌های فرافردی در مطالعه چرایی پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی و انسانی می‌پردازند رو به انزوا رفته و در بهترین حالت، منزوی شده‌اند، اگر حذف نشده باشند.

این تلقی و بسی تلقی‌های فردمحور دیگر تا اندازه زیادی برآمده از رویکرد معرفت‌شناختی رشته‌هایی مانند روان‌شناسی، به ویژه روان‌شناسی تکاملی است که بر نظریه انتخاب عقلانی (پیتو، ۲۰۱۷؛ استیگلر، ۱۹۸۴) و ایده هزینه-فایده (ماکی، ۲۰۰۲: ۲۳۷) تاکید دارند. به بیان دیگر، این صنف معرفت بر گونه‌های خاصی از نظریه‌ها و ایده‌ها تاکید دارد و بر این باور است که این‌ها می‌توانند برای تبیین مسائل و پاسخ به پرسش‌های سایر قلمروها و اصناف معرفت، کارآمد باشند. این همان امپریالیسم علمی است. این وضعیت امپریالیستی در جامعه علمی ایران بیشتر خود را در قالب نفوذ خزنده و تسلط فزاینده نظریه‌ها، ایستارها و روش‌های فردمحوری نشان داده که می‌کوشند قلمرو پدیده‌های اجتماعی را با تکیه بر مبانی این دست نظریه‌ها و روش‌ها توضیح دهند. گویی می‌خواهند امر اجتماعی را به امر فردی و کنش‌های اجتماعی را به تصمیمات، انگیزه‌ها و رفتارهای فردی که دست بر قضا مبتنی بر انتخاب عقلانی و هزینه-فایده‌اند تقلیل دهند.

روند سلطه امپریالیستی این گفتمان فردمحور، به ویژه روان‌شناسی، هم در قالب سیاست‌گذاری‌ها و تصمیمات ساختاری برای تغییر در ساختار رشته‌ها و مواد درسی علوم اجتماعی بوده و هم در عرصه عمومی و در افزایش فزاینده نقش افراد و دیدگاه‌های فردمحور برای پاسخ به نیازهای جامعه، چه در رسانه‌ها، چه در فضاهای آموزشی و چه در مراکزی که برای مواجهه با آسیب‌ها و پدیده‌های اجتماعی خدمات ارائه می‌دهند. پژوهش حیدری (۱۳۹۶) در باب تسلط روزافزون روان‌شناسی‌گری و همچنین اجتماع‌زدایی و انزوای امر اجتماعی در ایران به این گزاره اشاره می‌کند که ایده بازار خودتنظیم‌گر برآمده از نئولیبرالیسم منجر به صورت‌بندی ایده انسان خودتنظیم‌گر در روان‌شناسی شده و این الگو از انسان به مثابه انسان امروزی جامعه ایرانی پذیرفته شده، لذا با سیاست‌زدایی و اجتماع‌زدایی از امر اجتماعی و جامعه، همه چیز به کنشگر فردی خودتنظیم‌گری تقلیل یافته که تصمیمات، انگیزه‌ها و رفتارهایش براساس انتخاب عقلانی و مطابقت با سودمحوری سامان می‌یابد. مقاله زائری و نریمانی (۱۳۹۹) هم به نقش گفتمان روان‌شناسی محوری که می‌کوشد ایده روان‌شناسی موفقیت و انسان اقتصادی در جامعه بسط دهد اشاره می‌کنند. همچنین این واقعیت که این گفتمان از این طریق می‌کوشد انسان ایده‌آل خود را بسازد و به امحاء امر جمعی و نقش ساختارهای اجتماعی در تصمیمات و کنش‌های کنشگران اجتماعی پردازد و با انکار اینکه جامعه یک سیستم باز است و همین امر ایده انتخاب عقلانی و پیش‌بینی‌پذیر بودن کنش‌های اجتماعی را کمرنگ می‌کند، امر اجتماعی را منزوی کرده و آن را به سود فردمحوری نحیف و لاغر کند.

در جامعه امروز ایران یک سوژه بهنجار درحال صورت‌بندی است که از دانش و «تکنیک‌های موفقیت» استفاده می‌کند. واقعیت این وضعیت را می‌توان در تیراژ بالای کتاب‌های بازاری روان‌شناسی موفقیت دید. این سوژه به گونه‌ای معرفی و شناسانده می‌شود که بر اساس آن، نیرویی درونی در آن نهفته است که میانجی او و هر موفقیت بیرونی است. این سوژه مهم‌ترین دغدغه‌اش تغییر درون است (زائری و نریمانی، ۱۳۹۹: ۱۰). براین اساس، انسان ذیل گفتمان فردگرایی که در چهارچوب روان‌شناسی و اقتصاد موفقیت زیست می‌کند، باید همواره در پی پرورش نیروی درونی نهفته‌اش باشد، چون تنها از این طریق می‌تواند به هر نوع موفقیتی دست یابد. گویی در این میان، او و موفقیتش تنها هستند و تنها با فریه کردن این نیروی درونی می‌تواند به توفیقات بی پایان دست یابد، بدون اینکه ساختار، نیروی اجتماعی-سیاسی و رویه‌های فرافردی وجود داشته باشد که بتواند در کار او اثری داشته باشد و خللی ایجاد کند.

این تلقی یادآور ایده اصلی هگل است که اگر میان جهان درون و بیرون کژی و ناهماهنگی مشاهده شد، چون جهان بیرون از اساس واجد منطقی و سامان‌دهی صحیحی است، لذا باید تفکر و بینش درون را تغییر داد. این تغییر در جهان امروز ایران، پناه بردن به

تکنیک‌ها و مهارت‌های روان‌شناسانه و مشاوره‌ای است، تا این انسان یک گام به انسان تربیت یافته و موفق نزدیک شود. این رویکرد بر یک پیش‌فرض انزواطلبی و خودکاوی متکی است که تغییر و انطباق جهان درون را بر تغییر جهان بیرون ارجح می‌داند. این رویه خلاف ایده بنیادی مارکس در مقابل هگل است که طبق آن، تفسیر جهان زمانش به سر آمده و باید در پی تغییر آن بود؛ «فلاسفه تنها جهان را به طرق مختلف تفسیر کرده‌اند، اما هدف، تغییر آن است» (مارکس، ۱۹۷۶: ۸). خلاصه ایده مارکس این بود که اگر عدم تطابق میان جهان درون و واقعیت بیرونی می‌بینید، در پی توجیه این ناهماهنگی نباشید و نکوشید جهان درون را مطابق واقعیت بیرونی تربیت کنید، بلکه جهان بیرون را تغییر دهید. به عبارت دیگر، نیروها، ساختارها و سامان‌های جمعی را به رسمیت بشناسید و بکوشید نقش آنان را در وضعیت پیش آمده ببینید و تحلیل کنید تا گامی به سوی تغییر واقعیت بیرونی بردارید. در حالیکه، رونق‌گفتمان فرد محور و اصناف معرفت معطوف به آن به انکار اصالت و نقش پدیده‌ها و امور اجتماعی می‌انجامد.

به طور کلی، گفتمان‌هایی مانند گفتمان موفقیت، معنویت‌گرایی فردمحور، نوعی عرفان فردی، گفتمان ذره‌نگر، توجه و تاکید بر خلیقات افراد بدون پیوند با زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی آنها، تحلیل مسائل انسانی، اجتماعی و خانوادگی از طریق مقایسه تیپ‌های شخصیتی، بهره‌هوشی، مشخصه‌های فردی و غیره همگی از یک گفتمان فردگرایی ذره‌نگر حکایت دارد که بدون توجه کافی به زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تاریخی می‌کوشد برای پرسش‌های انسانی - اجتماعی پاسخ‌های فردمحور ارائه کند و برای مصائب اجتماعی به تربیت، تنبیه یا طرد و حذف کنشگران فردی بپردازد. این زمینه زدودگی و نادیده گرفتن زمینه‌مندی مسائل اجتماعی، هم تفوق‌فزاینده و ناکارآمد اصناف معرفت فردگرا را به دنبال داشته و هم انزوا و گوشه‌نشینی و حتی اضمحلال تدریجی دانش‌های جمع‌گرایی که می‌کوشند وجه اجتماعی و فرافردی کنش‌ها، موقعیت‌ها و پیامدها را بکاوند.

بنابراین توضیحات، در این مقاله می‌کوشم ردپا و مصادیق این فردمحوری و گفتمان ذره‌نگر را در فضای علوم اجتماعی ایران نشان دهم و این که این ردپا می‌تواند در جاهای مختلفی خود را عیان کند. از آیین‌نامه‌ها، دستورات بروکراتیک، تصویب قوانین و تغییر سازمانی و اداری گرفته تا تحول در مباحث آموزشی و حتی دگرگونی در نظام تحلیلی و الگوهای تبیین امور اجتماعی. با این توضیحات، این مقاله در پی مطالعه این فرایند امپریالیستی است و می‌کوشد به این پرسش‌ها پاسخ دهد که:

۲. پرسش‌های پژوهش

۱. مصادیق سلطه‌گفتمان فردمحور بر علوم اجتماعی ایران کدامند؟
۲. چگونه گفتمان روان‌شناسی‌گرایی (گفتمان فردمحور) خود را بر فضای علوم اجتماعی ایران مسلط کرده است؟

۳. روش‌شناسی

در این نوشتار به دنبال نشان دادن رونق و تسلط فزاینده گفتمان فردمحور، رویکردها و ایستارهای روان‌شناسانه (از نوع فردگرا) در لباس رونق نظریه انتخاب عقلانی، نگرش هزینه-فایده، تصویر کردن انسان ایده آل، تلاش برای خودکاوی انسان از درون، تربیت و تنبیه این انسان و غیره بر فضای علوم انسانی و اجتماعی هستم. همچنین، این مقاله در پی واکاوی بنیان‌های معرفتی چنین وضعیتی به مثابه مبنای فلسفی و هستی‌شناختی‌اش نیز هست. به علاوه، در این شرایط نمی‌توان از نقش قدرت، در ابعاد و اصناف مختلف‌اش، غافل بود. براین اساس، برای مطالعه این اهداف و پاسخ به پرسش‌های مطرح شده، از روش پژوهش اسنادی استفاده شده است. منابع داده‌های این پژوهش شامل مطالعه متون حاوی مصادیق فردگرایی، اسناد، آیین‌نامه‌ها، دستورالعمل‌ها، قوانین و رویه‌هایی است که می‌توان در آنها ردپای تفوق‌گفتمان فردگرا و رویکرد روان‌شناسی‌گری ذیل آن و سازوکار تعامل میان دانش و قدرت را دید.

داده‌ها از طریق مطالعه منابع کتابخانه‌ای و همچنین وب سایت‌های اینترنتی مرتبط به موضوع مقاله گردآوری شدند. برای گردآوری داده‌ها از شیوه فیش‌برداری (برای بررسی اسناد، آیین نامه‌ها، دستورالعمل‌ها، قوانین و غیره) و نقد و بررسی آن‌ها استفاده می‌شود. انتخاب موارد جهت مطالعه براساس شاخص‌ها و ضوابطی خواهد بود. در میان منابع متنی، مواردی انتخاب می‌شوند و مورد مطالعه قرار می‌گیرند که اطلاعاتی دال بر مصادیق و مدلولات اصناف معرفت فردگرا- از یک سو- و نقش نظام قدرت و منافع پیدا و پنهان آن- از سوی دیگر- در تفوق، افزایش نفوذ و تسلط گفتمان فردمحور- روان‌شناسی‌گرایی- و دیدگاه‌ها، روش‌ها و رویکردهای نظری که ناظر به این نحله باشند- را دارند.

۴. امپریالیسم علمی؛ واکاوی مفهومی

برای تحلیل هر موضوع یا مسئله‌ای لازم است تا آن مصداق و موضوع در یک بافت مفهومی و نظری ویژه قرار گیرد که به واسطه آن بتوان داده‌ها و مشاهدات را سامان‌دهی کرد و امکان تبیین و تحلیل را فراهم آورد. امپریالیسم علمی همان بنیان مفهومی و نظری مسئله این پژوهش است. در مطالعات میان‌رشته‌ای، یکی از اصطلاحاتی که مورد استفاده قرار می‌گیرد، همین اصطلاح امپریالیسم علمی است. به همین سبب ما با اصطلاحاتی مانند امپریالیسم فیزیکی، امپریالیسم اقتصاد، امپریالیسم فلسفه، امپریالیسم پزشکی و غیره مواجه می‌شویم (ماکی، ۲۰۱۳: ۳۲۵). اصطلاح امپریالیسم علمی، تعریف و توصیف آن در دو اثر جان دوپره، علیه امپریالیسم علمی (۱۹۹۵) و *طبیعت انسان و محدودیت‌های علم* (۲۰۰۱)، به طور دقیق و منسجمی مورد اشاره قرار گرفته است.

امپریالیسم علمی زمانی رخ می‌دهد که یک رشته علمی می‌کوشد قلمرو رشته‌های دیگر را اشغال کند و یا به آنها وارد شود. این اصطلاح زمانی به کار می‌رود که بخواهیم به شکل خاصی از روابط میان رشته‌ای در علم اشاره کنیم. بنابراین، ما می‌توانیم امپریالیسم فیزیکی، امپریالیسم اقتصاد، امپریالیسم فلسفه، امپریالیسم پزشکی و حتی امپریالیسم جامعه‌شناسی داشته باشیم (ماکی، ۲۰۱۳: ۳۲۵). به عبارت دیگر، هر گاه شاخه‌ای از علم بخواهد ایده خود را بر سایر اصناف علم مسلط کند و مدعی باشد که می‌تواند با این ایده برای تمام رویدادها و مشاهدات توضیح مقبولی ارائه کند، در این صورت، با امپریالیسم علمی مواجه خواهیم بود. به همین سبب این اصطلاح باید ابزاری باشد تا به کمک آن بتوان چنین وضعیتی را شناسایی و ارزیابی کرد (ماکی، ۲۰۱۳: ۳۲۶).

در تعریف امپریالیسم علمی می‌توان دست کم دو جنبه آن را دید که با لحاظ کردن هر دو جنبه است که می‌توان درک نسبتاً دقیق و صحیحی از آن ارائه کرد. بر این اساس، امپریالیسم علمی عبارت است از: ۱. تمایل به گسترش یک ایده علمی کارآمد به جایی فراتر از مرزهای قلمرویی که این ایده اساساً پای در این قلمرو دارد و از آن سر بر آورده است (دوپره، ۲۰۰۱: ۱۶). ۲. تمایل به گسترش یک ایده علمی به جایی فراتر از قلمرو اصلی‌ای که هر قدر بیشتر این گسترش، فربه می‌شود، میزان کارآمدی و روشنگری این ایده بیش‌تر تقلیل می‌یابد و کنترل می‌کند (همان: ۷۴). جان دوپره در این باب به کتاب *دانیل دنت، ایده خطرناک داروین*^۲ (۱۹۹۵)، اشاره می‌کند که طبق آن ایده تکاملی داروین به ساحت‌هایی فراتر از قلمرو اصلی‌اش بسط یافته و مدعی است که می‌تواند همه چیز را توضیح دهد (دنت، ۱۹۹۵: ۸۲).

اگر بخواهیم این بخش را خلاصه کنیم، باید گفت امپریالیسم علمی عبارت است از ایده علمی که از یک قلمروی مشخص به نام قلمروی شماره یک سر بر آورده و ایده خوب و کارآمدی در تحلیل نیز هست به قلمروهای دیگری، مثلاً قلمروی شماره دو، سه و ...

بسط می‌یابد، اما همین ایده در سایر قلمروها از کارآمدی و قدرت تبیین کمتر و کهنتری برخوردار است. در نهایت، در ارتباط با موضوعات سایر قلمروها به یک ایده‌بد، غیرکارآمد و حتی خط‌آفرین تبدیل خواهد شد (ماکی، ۲۰۱۳: ۳۲۷).

۵. امپریالیسم روان‌شناسی در جامعه‌شناسی؛ معرفت‌شناسی طبیعی‌شده

رویکرد روان‌شناسی‌گرایی و مبانی معرفت‌شناسانه آن به صورت فزاینده‌ای می‌کوشد تا بر جامعه‌شناسی و اندیشه اجتماعی، در کل، مسلط شود. به شیوه‌ای که از دریچه روان‌شناسی و تأکید بر کنشگر فردی و کنش‌های منطقی و حساب‌شده‌ی انفرادی، که عموماً متأثر از نظریه انتخاب عقلانی نیز هستند، به توضیح و تحلیل چرایی رویدادها و پدیده‌های اجتماعی پرداخته می‌شود. شیوه‌ی امپریالیسم معرفتی روان‌شناسی قرابت قابل توجهی با آنچه معرفت‌شناسی طبیعی‌شده^۱ نامیده می‌شود، دارد. معرفت‌شناسی طبیعی‌شده، به مثابه یک مصداق برای امپریالیسم علمی، به معنای توسعه دامنه تبیینی یک شاخه از معرفت علمی به جایی فراتر از قلمروی اصلی‌اش است (پینتو^۲، ۲۰۱۷: ۲۷۴). ایده‌ی نظریه امپریالیسم علمی یک چهارچوب فکری مناسب برای مطالعه چنین کوششی برای طبیعی‌شدن معرفت‌شناسی^۳ است. یکی از مصادیق معرفت‌شناسی امپریالیستی، وضعیت معرفت‌شناسی اجتماعی است. به این معنی که ذیل معرفت‌شناسی امپریالیستی وضعیت به گونه‌ای است که در آن فلاسفه مدل‌های مبتنی بر انتخاب عقلانی و مدل‌های شبیه‌سازی کامپیوتری را توسعه داده‌اند (پینتو، ۲۰۱۷).

از نظر تاریخی می‌توان ردپای چرخش طبیعت‌گرا در معرفت‌شناسی را در مقاله مشهور کواین در ۱۹۶۹، معرفت‌شناسی طبیعی‌شده، دید. اصطلاح معرفت‌شناسی طبیعی‌شده توسط ویلارد کواین^۴ (۱۹۶۹) فیلسوف آمریکایی قرن بیستم، مطرح شد. این مفهوم ناظر به مجموعه‌ای از رویکردها در باب نظریه معرفت است که در آنها بر اهمیت و نقش روش‌شناسی علوم طبیعی تأکید می‌شود. این تأکید بر روش‌های علمی در مطالعه معرفت بر فرایندهای تجربی کسب دانش و به دور از بسیاری از پرسش‌های فلسفی سنتی متمرکز می‌شود. این دیدگاه معتقد است باید معرفت‌شناسی سنتی کنار گذاشته شود و در مقابل، روش‌های علوم طبیعی جایگزین شوند.

در فرایند (ایده) طبیعی‌شدن معرفت‌شناسی توجه خاصی به روان‌شناسی وجود دارد. به طوری که معرفت‌شناسی نه تنها به روان‌شناسی مرتبط می‌شود بلکه به طور کامل بر آن متکی می‌شود و حتی بخشی از آن تلقی می‌شود. به ویژه این تلقی نامینالیستی که «معرفت‌شناسی را به فرایند مبتنی بر کنشگر فردی در صورت‌بندی باورها مرتبط می‌کند و طی آن چرخش طبیعی‌گرا در را برای معرفت‌شناسی پیوند خورده به روان‌شناسی باز می‌کند» (پینتو، ۲۰۱۷: ۲۷۶). کواین نیز در پروژه‌اش بر روان‌شناسی به عنوان بستری مناسب برای پژوهش معرفت‌شناختی تأکید می‌کند (کواین، ۱۹۶۹: ۷۶). البته کواین از این هم پا را فراتر می‌نهد؛ پروژه طبیعی‌کردن معرفت‌شناسی او نه تنها معتقد است معرفت‌شناسی باید توسط روان‌شناسی صورت‌بندی شود بلکه معرفت‌شناسی را بخشی از روان‌شناسی می‌داند (کواین، ۱۹۶۹: ۸۳-۸۲).

این مطلب نشان می‌دهد که گفتمان روان‌شناسی نه تنها از منظر هستی‌شناختی، بلکه از جهت معرفت‌شناختی نیز می‌کوشد طی امپریالیسم علمی خود را بر سایر علوم، از جمله جامعه‌شناسی، مسلط کند. چنین اتفاقی در قالب نامینالیسم اجتماعی و تقلیل پدیده‌های اجتماعی به کنش، تصمیمات و ادراکات فردی رخ می‌دهد. به این ترتیب که در یک همدستی نانوشته میان نامینالیسم

1. Naturalistic epistemology
2. Mannuela Fernandez Pinto
3. Naturalizing epistemology
4. Willard Quine

اجتماعی و روان‌شناسی، امر اجتماعی به کنش، اراده و تصمیمات فردی تقلیل می‌یابد و با توسعه نفوذ روان‌شناسی و به ویژه نظریه انتخاب عقلانی، امر اجتماعی اصالت خود را به سود رفتارهای فردی از دست می‌دهد. این وضعیت هم در ساحت هستی‌شناختی رخ داده و هم در قلمرو معرفت‌شناسی و روش‌شناسی. بر همین اساس، نامینالیسم به انزوای امر اجتماعی و حذف تدریجی آن از هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و روش‌شناسی انجامیده و در عوض معرفت‌شناسی روان‌شناسی و اقتصاد، جای جامعه‌شناسی و اندیشه اجتماعی را در تحلیل و تبیین رویدادهای اجتماعی قرار گرفته‌اند. این همان امپریالیسم علمی روان‌شناسی، از نوع معرفت‌شناختی، بر جامعه‌شناسی است.

در واقع، چنین اندیشه‌هایی کوشیده‌اند تا اهمیت و نقش جامعه و امر اجتماعی را در مقابل امر صرفاً فردی فریه کنند و نباید این دست اندیشه‌ها نادیده گرفته شوند، یا به اشتباه ذیل امپریالیسم روان‌شناسی قرار گیرند. اگرچه تمام رویکردهای روان‌شناختی را نباید تحت عنوان امپریالیسم روان‌شناسی درک کرد اما نمی‌توان از نفوذ قابل توجه مفروضات و مدعاهای روان‌شناختی در تحلیل‌های اجتماعی غافل بود.

۶. نامینالیسم؛ بنیان امپریالیسم علمی روان‌شناسی

تا اینجا مقاله در باب امپریالیسم علمی و چستی نقش امپریالیستی علم روان‌شناسی در جامعه‌شناسی سخن رفت. اینک نوبت به واکاوی بنیانی است که نقطه اتکای چنین امپریالیسمی است و سبب شده تا نگرش هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی روان‌شناسی بر اندیشه‌ورزی اجتماعی مستولی شود. اجمالاً می‌توان گفت این مبنا، همان بنیان‌های هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه نامینالیسم^۱ است. ردپای نامینالیسم را می‌توان در جهان مدرن و تا اندازه زیادی در جهان معاصر مشاهده کرد. کارل پوپر در کتاب *جامعه باز و دشمنان آن* (۱۳۹۷) در فصلی با عنوان «جامعه‌شناسی معرفت» به همین مطلب اشاره می‌کند و بر این باور است که مجموعه علوم نوین در چهارچوب نامینالیسم روش‌شناختی قرار می‌گیرند (پوپر، ۱۳۹۷: ۶۶۴-۶۶۲). در همین ارتباط کواوین هم نقطه عطف روش‌شناختی نامینالیسم را به جان هورت توک در سال ۱۷۸۶ متصل می‌کند و معتقد است اثرات این نوع نگاه را می‌توان تا فلسفه و علوم اجتماعی امروز دنبال کرد (باقری، ۱۳۸۶: ۱۱۵ به نقل از پارسانیا و طالعی اردکانی، ۱۳۹۲: ۸۰).

از طریق مقایسه‌ی «نامینالیسم روش‌شناختی»^۲ با «ماهیت‌گرایی روش‌شناختی»^۳ می‌توان درک بهتری از سوبیه‌ی روش‌شناختی نامینالیسم بدست داد. ماهیت‌گرایی روش‌شناختی که ریشه در آراء افلاطون و کثیری از پیروانش دارد ناظر به این دیدگاه است که وظیفه معرفت و علم، کشف یا توصیف ماهیت پدیده‌ها است. در مقابل، نامینالیسم روش‌شناختی به جای آنکه بخواهد حقیقت هر چیزی را کشف کند یا درک کند، می‌کوشد چگونگی رفتار هر چیز را در شرایط گوناگون محیط توصیف نماید، خصوصاً اگر بخواهد بداند آیا در رفتار آنها نظم و قاعده‌ای وجود دارد یا خیر. به بیان دیگر، نامینالیسم توصیف پدیده‌ها و رویدادهای آزموده ما و توضیح و تبیین این رویدادها را هدف علم می‌شمارد (پوپر، ۱۳۹۷: ۶۶-۶۴). با این توضیح می‌توان به روشنی در علوم جدید- چه علوم طبیعی و چه علوم اجتماعی- ردپای دیدگاه نامینالیستی را در شناخت پدیده‌ها، رویدادها و فرایندها دید.

نامینالیسم به لحاظ هستی‌شناختی بر این اصل استوار است که بر افراد تاکید می‌کند و به رد پدیده‌های کلان مقیاس یا انگاره‌های جهان شمول می‌پردازد. قلمروی نامینالیسم متکی بر مبنای فلسفی است که بر ایده‌آلیسم بنا شده است. ایده‌آلیسم هم به

1. Nominalism
2. Methodological nominalism
3. Methodological essentialism

نوبه خود واجد یک انگاره هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی است که بر طبق آن واقعیت اجتماعی اساساً ذهنی بوده و «به صورت ذهنی ساخته شده»^۱ و غیرواقعی است (آمزات^۲ و همکاران، ۲۰۱۵: ۱۴۱). این مکتب بر این باور است که واقعیت‌های اجتماعی به عنوان امور انتزاعی وجود دارند و نه به عنوان امور عینی. نامینالیسم واجد این فرض است که واقعیت اجتماعی تا اندازه زیادی نسبی بوده و مفاهیم اجتماعی تنها بر چسب‌هایی هستند که برای رخدادهای اجتماعی ساخته می‌شوند (ریترز، ۲۰۱۱). از دیدگاه نامینالیستی، جامعه‌شناسی باید بر تحلیل سطح خرد و افراد متمرکز شود نه جماعت‌ها و امور اجتماعی (آمزات و همکاران، ۲۰۱۵: ۱۴۲).

براساس این رویکرد، جهان اجتماعی محصول کنش‌های متقابل میان افراد است. بنابراین کنش‌های اجتماعی، عقلانی، انتخاب‌گرانه و داوطلبانه‌اند و کاملاً برآمده از خواست و اراده کنشگر است. فرض داوطلبانه بودن شامل این اندیشه هم می‌شود که رفتار انسانی به وسیله ساختارهای اجتماعی تعیین نمی‌شوند بلکه برآمده از کنش‌های داوطلبانه و ارادی هستند که متکی به تفسیرهای ذهنی‌اند. در اندیشه نامینالیستی، ساختارها واقعی تلقی نمی‌شوند و نمی‌توانند هیچ عامل فشاری^۳ در جامعه انسانی باشند. پیش‌فرض داوطلبانه و ارادی بودن کنش به این نتیجه هم می‌رسد که رفتار انسانی تا حد زیادی غیرقابل پیش‌بینی است، بنابراین شناخت و فهم تعمیم‌یافته و قابل تعمیم غیرممکن است. به همین سبب نامینالیسم به جای شناخت قابل تعمیم و بدست دادن الگوها و هنجارهای معرفت‌شناختی تعمیم‌پذیر، بر رویکرد ایدیوگرافیک تاکید کرده و آن را مناسب فهم اجتماعی در جامعه‌شناسی می‌داند. در همین ارتباط واقعیت‌های اجتماعی نه اموری واقعی‌اند و نه حتی واجد هیچ گونه اثرگذاری بیرونی‌اند (آمزات و همکاران، ۲۰۱۵: ۱۴۲). نگرش هستی‌شناختی نامینالیسم به این رویکرد معرفت‌شناختی نیز خواهد انجامید که در صورت‌بندی جهان اجتماعی ساختارها، نهادها، سازمان‌ها و الگوهای اجتماعی و نظام‌های هنجاری و ارزشی نقشی ندارند، لذا در تحلیل رویدادهای اجتماعی نیز نمی‌توان آنها را دخیل کرد، بلکه تنها عواملی که باید در تحلیل اجتماعی لحاظ شود همان کنش‌های کنشگران فردی، افکار، احساسات، انگیزه‌ها، آگاهی و عواطف آنهاست که بدون هیچ تعاملی با فضای اجتماعی شکل گرفته‌اند. بنابراین تمام فهم اجتماعی تنها از طریق مراجعه به فرد رخ می‌دهد. اینکه تمام هستی‌های اجتماعی را محصول و نتیجه تصمیمات، کنش‌ها و اقدامات کنشگران انسانی فردی بدانیم، در این صورت تنها مرجع و منبع معرفت و شناخت اجتماعی نیز مراجعه به کنشگر، دانش و آگاهی او است. به این معنی که تمام معرفت‌شناسی با رجوع به کنشگر فردی ممکن می‌شود. این همان مغالطه معرفتی^۴ مورد اشاره روی بسکار است (بسکار، ۲۰۰۵: ۱۴۷) که طبق آن هستی‌شناسی به معرفت‌شناسی تقلیل می‌یابد.

۷. گفتمان فردگرا؛ روان‌شناسی‌گری در ایران

هانس رُزلینگ^۵ در کتاب *واقع‌نگری؛ چرا جهان را کتر می‌فهمیم؟* (۱۳۹۹) به ده خطای هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی اشاره می‌کند که به خاطر آنها ما واقعیت را کتر می‌فهمیم. در واقع، او معتقد است این ده خطا نتیجه ده گزینه است که اگر مهار نشوند به این خطاهای هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه می‌انجامند. یکی از این خطاها مربوط به چیزی است که او «گزینه سرزنش» (رُزلینگ، ۱۳۹۹: ۱۰) می‌نامد. به نظر او این گزینه اقتضاء می‌کند که به این خطای هستی‌شناختی در علوم انسانی درافتمیم که در هر رویداد، مسئله یا اتفاق ناگواری در صدد یافتن فرد یا گروه مقصر برآییم تا او را سپر بلا و وجه‌المصالحه قرار دهیم و خیال خود را آسوده

1. Amzadt
2. Mentally constructed
3. Push factor
4. Epistemic fallacy
5. Hans Rosling

گردانیم. در حالی که واقع‌گرایی به ما می‌گوید اگر در پی یافتن مقصر فردی باشیم در مقابل، از یافتن تبیین‌های ممکن و محتمل که در صورت‌بندی آن رویداد یا مسئله نقش داشته‌اند باز می‌مانیم. این غفلت مانع از آن می‌شود تا در آینده بتوانیم از وقوع رویدادهای مشابه جلوگیری کنیم. به نظر رزلینگ باید در باب مسائل و چالش‌های انسانی و اجتماعی در پی یافتن علل باشیم نه افراد آنچنان که در رویدادهای خوشایند و مطلوب نیز باید به دنبال نظام‌ها و نهادها روییم نه قهرمانان (رزلینگ، ۱۳۹۹: ۱۰). مصطفی ملکیان در توضیح این مطلب، در مقدمه کتاب، می‌گوید مهم‌ترین مبنای نظری این توصیه این است که جهان انسانی و اجتماعی بسی پیچیده‌تر و درهم تنیده‌تر از آن است که یک علت واحد بتواند موجب رویداد چشم‌گیری در آن شود، چه رسد به این که آن علت واحد، اراده و یا عمل یک کنشگر فردی باشد (همان).

در حقیقت اصناف معرفت فردگرا در غالب اوقات مشمول چنین مغالطه تقلیل‌گرایانه‌ای هستند که وفق آن در تبیین پدیده‌های اجتماعی و انسانی همه چیز را به کنش‌ها، تلقی‌ها و انتخاب‌های فردی تقلیل می‌دهند و نیروهای اجتماعی در این تبیین‌ها جایگاهی ندارند. این مغالطه (تقلیل‌گرایی) از مغالطه‌های قابل تامل در روش‌شناسی اجتماعی نیز هست (بیکر، ۱۳۸۱: ۱۱۵-۱۱۴). این نوع مغالطه سبب نوعی ساده‌سازی رهزن در تحلیل‌های اجتماعی می‌شود که به جای روشن کردن چرایی رخدادها، بیش از پیش زنگار بر این موقعیت‌ها می‌افزاید. برنامه خودگردانی و خودکنترلی که روان‌شناسی مثبت‌گرا پی می‌گیرد در وهله‌ی نهایی با تأکید بر مسئولیت شخصی و تغییر جهان‌بینی فردی، مسائلی چون آموزش، بهداشت، فقر و بیکاری را از سر حاکمیت باز کرده و تبدیل به امور و مسائل فردی می‌کند. این رویکرد خود را فارغ از داوری ارزشی دانسته و مدعی است یافته‌هایش براساس تجربه و مشاهده و آزمایش حاصل شده است (مک دونالد و اکلان، ۲۰۰۸ به نقل از حیدری، ۱۳۹۶: ۲۴). این مورد هم مصداقی از تقلیل‌گرایی است و هم با بی‌توجهی به نقش ارزش‌ها و منافع جمعی، حزبی، گروهی و غیره در معرفت‌ورزی و بری کردن دانش خود از این ارزش‌ها، ادعایی خلاف ماهیت معرفت مطرح می‌کند. در حقیقت، گفتمان فردگرا می‌کوشد نقش و اثر آرمان‌های جمعی، اهداف گروهی و کنش‌های اجتماعی را در تحولات جامعه کم‌رنگ کند و در مقابل، اقدامات و رفتارهای فردی را مبنای تمام پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی معرفی کند.

اصناف معرفت فردگرا در ایران اگرچه مدلولات و مصادیق متعددی می‌توانند داشته باشند اما در این نوشتار بر روان‌شناسی‌گرایی (خلقیات‌گرایی و آموزش‌های صرفاً فردی نیز در همین چهارچوب قرار می‌گیرند) تمرکز می‌شود.^۱ بنابراین، در ادامه مقاله می‌کوشم ردپا و مصادیق این صنف از معرفت فردمحور را در ایران مورد بررسی قرار دهم. در مجموع، این مدلولات و مصادیق را به عنوان بخشی از گفتمان کلان «ذره‌گرایی» می‌فهمم که از سه دهه پیش به تدریج آغاز شد و امروز در اوج خود قرار دارد. گفتمانی که جامعه را چیزی جز جمع جبری افراد نمی‌داند؛ هر راه‌حلی را نیز در سیر انفس جست‌وجو می‌کند و با دعوت به فرورفتن هرچه بیش‌تر به درون خود، امر جمعی را منتفی می‌داند. نتیجه چنین وضعیتی چیزی جز این نخواهد بود که آرمان جمعی به موفقیت فردی تقلیل می‌یابد و مسأله اجتماعی به مسأله فردی فروکاسته می‌شود و امکان فرارفتن از وضع موجود را از بین می‌برد.

۸. روان‌شناسی‌گری

۸-۱. تورم کارگزاران سلامت روان

تأکید فزاینده و خارج از قاعده‌ای که هم در سطح حکمرانی و سیاست‌گذاری و به تبع آن، حوزه عمومی، بر روی دانش روان‌شناسی، اصناف فردگرای آن، و معرفت‌های زیرمجموعه‌اش در ایران طی چند دهه اخیر صورت می‌گیرد، تقریباً غیرقابل انکار است. با مروری

۱. گفتمان فردگرا در ایران دست کم دو مصداق فربه دیگر نیز دارد: اقتصاد و نچه‌ها عرفانی نوظهور؛ که به عون الله قرار است در مقالات دیگری به آنها پرداخته شود.

بر تعداد روان‌شناسان و مشاوران از سویی و تعدد مراکزی که خدمات روان‌شناسی و مشاوره جهت تربیت، اصلاح و تقویت نیروها و ظرفیت‌های درونی افراد انجام می‌دهند می‌توان تا اندازه‌ای واقعیت این فراوانی را دید. در همین راستا، سازمان روان‌شناسی و مشاوره ایران تاسیس شد که دست کم ۶۱۷۱ نفر به صورت رسمی در سایت سازمان ثبت‌نام کرده‌اند و دارای شماره پروانه مشخص هستند. همان طور که گفته شد، تاکید فزاینده‌ای بر لزوم افزایش تعداد مراکز مشاوره پیش از ازدواج وجود دارد. برای نمونه ناصر صبحی قراملکی، مدیر کل دفتر برنامه‌ریزی ازدواج و تعالی خانواده در سال ۱۳۹۵ در این ارتباط می‌گوید: «براساس برنامه‌ریزی‌های انجام شده، امیدواریم تا ۵ سال آینده مراکز مشاوره ازدواج و خانواده به استاندارد جهانی برسد» (خبرگزاری مهر، ۱۳۹۵/۰۹/۲۵). با توجه به اینکه تاریخ این اظهارات مربوط به سال ۱۳۹۵ است و وعده داده شده که تعداد این مراکز تا سال ۱۴۰۰ افزایش یابد و به سطح استاندارد جهانی برسد، لذا می‌توان به سادگی استنتاج کرد که تعداد این مراکز اکنون رشد بیش‌تری هم یافته است. او در همین ارتباط می‌گوید: «مطابق استاندارد جهانی به ازای هر ۲۵۰۰ نفر به یک روان‌شناس نیاز است ... برنامه‌ریزی ما این است که هر سال ۳۰ درصد از این نیازها پوشش داده شود تا بتوانیم در ۵ سال آینده تعداد مراکز مشاوره و خانواده کشور به استاندارد جهانی برسد» (خبرگزاری مهر، ۱۳۹۵/۰۹/۲۵).

با توجه به جمعیت حدود ۸۵ میلیونی ایران^۱ و این معیار که به ازای هر ۲۵۰۰ نفر باید یک روان‌شناس یا مشاور وجود داشته باشد، یعنی اکنون باید حدود ۳۴ هزار نفر روان‌شناس و مشاور در جامعه وجود داشته باشند. البته این میزان می‌تواند در عمل بیشتر هم باشد، چون تعدادی از فارغ‌التحصیلان رشته‌های مربوط به روان‌شناسی، علوم تربیتی، مشاوره و مددکاری ممکن است رسماً در سازمان روان‌شناسی و مشاوره ثبت‌نام نکنند و پروانه نداشته باشند اما اقدام به کارهای مشاوره کنند.

تاکید بر تربیت فرد برای حل مسائل و آسیب‌های اجتماعی هم سبب افزایش کمی روان‌شناسان و مشاوران - روان‌شناسی‌گرایی - شده و هم اینکه چنین ادعا می‌شود که می‌توان با تربیت و آموزش فردی و کمک گرفتن از مریبان اخلاق و رفتار فردی به طور قابل توجهی به حل مسائل اجتماعی و آسیب‌های جمعی نایل شد. به ویژه اگر چنین دیدگاهی از سوی وزیری که خود، جامعه‌شناسی خوانده است طرح شود، می‌تواند در باب نفوذ این علوم فردگرا در جامعه قابل تامل تر باشد. ربیعی، وزیر وقت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، در حاشیه «اولین همایش ملی نقش مشارکت‌های اجتماعی روان‌شناسان و مشاوران در ارتقای سلامت روان جامعه» با تاکید بر نقش روان‌شناسان و مشاوران در حل مسائل اجتماعی چنین می‌گوید: «بر اساس تحقیقات صورت گرفته، مردم به سازمان بهزیستی اعتماد پیدا کرده‌اند و حتی در استان‌هایی مانند یزد آمارها نشان می‌دهد که طلاق حدود ۶۰ درصد کاهش یافته است. بنابراین قصد داریم براساس فعالیت‌های سازمان بهزیستی در سطوح استان‌ها و شهرهای کوچک نیز فعالیت مرتبط با حوزه مشاوره را افزایش دهیم» (خبرگزاری دانا، ۱۳۹۲/۰۸/۰۴).

در این اظهارات چند نکته قابل تامل است؛ اول، ربیعی به عنوان شخصی که فارغ‌التحصیل رشته جامعه‌شناسی است کاهش نرخ طلاق را ناشی از فعالیت‌های مشاوره‌ای و روان‌شناختی و سایر فعالیت‌های مشابه سازمان بهزیستی می‌داند. در صورتی که مسئله‌ای مانند طلاق که یک مسئله اجتماعی چندبعدی است را نمی‌توان به صورت تقلیل‌گرایانه تنها به کارها و فعالیت‌های مشاوره‌ای و آموزش مناسبات میان زوجین نسبت داد، بلکه باید چنین مسئله‌ای در بستر فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دیده شود. اگر نقش عوامل فریبی مانند نظام آموزشی، مصادیق صنعت فرهنگ، فشارهای اقتصادی، سازوکار و کیفیت حاکمیت در جامعه دیده نشود، نمی‌توان به درستی به چرایی و تحلیل عوامل و زمینه‌هایی که وضعیت طلاق را این‌گونه نشان می‌دهند، پرداخت. دوم، به طور

۱. برگرفته از وب سایت Worldmeter که جمعیت هر کشوری را در لحظه اعلام می‌کند.

غیرمستقیم ریشه طلاق و احتمالاً سایر آسیب‌های اجتماعی به مناسبات بین فردی، خود فرد، تصمیمات، انتخاب و رفتارهایش تقلیل می‌یابد که با مراجعه به یک کارگزار تربیت فردی (روان‌شناسان یا مشاوران) می‌توان برای حل آن اقدام کرد. سوم، گویی از طریق سازمانی مانند بهزیستی می‌توان به حل مسائل اجتماعی پرداخت و گویی جامعه و سایر اجزای آن ارتباطی با این مسائل نداشته و نقشی در رقم خوردن این وضعیت ندارند. در نهایت، چهارم، به استان یزد اشاره می‌شود و به این امر دقت نمی‌شود که مسائل اجتماعی در بافت‌های فرهنگی - اجتماعی مختلف، متفاوت‌اند. بسیار محتمل است که کاهش نرخ طلاق مربوط به سایر عوامل فرهنگی و اجتماعی این استان باشد (مانند ساختار سنتی، وضعیت دینداری، همگنی فرهنگی و غیره). عدم توجه به این عوامل و بسترها می‌تواند در تحلیل رهنز باشد.

این توجه مفرط به روان‌شناسی‌گری، و در کل علم‌انفوس، نه تنها سبب سلطهٔ گفتمان فردمحور شده بلکه بازار قابل توجهی را ایجاد کرده که گردش مالی گسترده‌ای را به همراه دارد. در این میان، گردش مالی مشاوره‌های تحصیلی و آموزشی پررنگ‌تر است. در گزارشی که باشگاه خبرنگاران جوان در سال ۱۳۹۹ منتشر کرده ارقام عجیبی در این باب وجود دارد. در بخشی از این گزارش آمده است «برای یک مشاوره انتخاب رشته‌ی ۴۰ دقیقه‌ای رقمی بین ۶۰۰ هزار تومان تا ۲ و نیم میلیون تومان از فرد گرفته می‌شود» (باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۳۹۹/۰۷/۰۳). همچنین استقبال از این بازار در حدی است که برای یک بازهٔ زمانی یک هفته‌ای انتخاب رشته برخی مشاوران حدود ۴۰۰ نفر را رزرو دارند. در بخشی از این گزارش آمده است «در این هفته گردش مالی‌ای معادل ۶۰ میلیارد تومان وجود دارد» (باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۳۹۹/۰۷/۰۳). البته این رقم مربوط به سال ۱۳۹۹ است و بی‌شک اینک ارقام بالاتری وجود دارد. همچنین در همین گزارش به نقل از سید محمد بطحایی، وزیر سابق آموزش و پرورش، در آبان ۱۳۹۷ آمده است: «گردش مالی موسسات آموزشی گاهی تا ۱۵ هزار میلیارد تومان گزارش می‌شود و این رقم به طور غیررسمی تا ۴۰ هزار میلیارد نیز برآورد شده است» (باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۳۹۹/۰۷/۰۳). به علاوه، رسول خضری، عضو کمیسیون اجتماعی مجلس نیز اسفند ۱۳۹۷ چنین گفته بود: «گردش مالی این آموزشگاه‌ها و موسسات خصوصی حدود ۱ الی ۲ برابر بودجه آموزش و پرورش است» (باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۳۹۹/۰۷/۰۳).

این آمار و ارقام هم خبر از یک بازار مالی قابل توجه در این فضا می‌دهد و هم اینکه برای انتخاب رشته دانشگاه، که کار چندان پیچیده‌ای نیست و با آگاهی از چند مولفه (مانند رتبه، تراز، ظرفیت پذیرش و علاقه شخص) می‌توان به سهولت انتخاب رشته کرد، این امر در اذهان عمومی جا افتاده است که برای انجام این کار نیازمند مشاوره و راهنمایی تخصصی هستند. این ایده از یک سو سبب می‌شود تا افراد بیش از پیش وابسته شوند و برای هر کاری به یک مشاور یا روان‌شناس نیازمند باشند و از سوی دیگر نقش و اهمیت روان‌شناس و مشاور پررنگتر می‌شود. قضیه به همین جا ختم نمی‌شود و مشاوره‌های تحصیلی مختص ایام انتخاب رشته دانشگاه‌ها نیستند بلکه از همان روز اول مدرسه و سال تحصیلی برای کنترل استرس و اضطراب، افزایش تمرکز، ارتقای انگیزه تحصیلی، شیوه مطالعه دروس و غیره، کارگزاران روان‌شناسی‌گرایی وارد میدان می‌شوند. در این شرایط، تمام آمار و ارقام، نتایج و پیامدهایی که در سطور پیشین مطرح شد چندین و چند برابر خواهد شد. این‌ها تنها بخشی از واقعیت‌هایی است که در ساخت مشاوره‌های تحصیلی رخ می‌دهد. مشاوره‌های مربوط به ساخت‌های دیگر، داستان مفصل‌تری نیز دارد. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

۸-۲. جهان‌بینی روان‌شناسی‌گری؛ فربهی کارکرد

روان‌شناسی‌گری و دانش‌های مرتبط با آن، چنان در نظام معرفتی و سیاست‌گذاری جامعه ایران مسلط شده‌اند که به طور فزاینده‌ای برای روان‌شناسان، مشاوران، اصحاب علوم تربیتی و مددکاران وظایف، کارکردها و رسالت‌های متعدد و متکثر قائل می‌شوند. در این ارتباط می‌توان به دیدگاه‌هایی که در میان عامه مردم وجود دارد و همچنین اظهارات و دیدگاه‌های مدیران رده بالا اشاره کرد. یکی از این اظهارات مربوط به مدیر کل وقت بهزیستی استان اصفهان، سعید صادقی، است. او در مراسم گرامی داشت روز روان‌شناسان و مشاوران که در اردیبهشت ماه ۱۳۹۶ برگزار شد چنین می‌گوید: «یکی از وظایف روان‌شناسان در کنار ارتقاء سلامت و پیشگیری از بیماری‌ها، تقویت امر پیش‌بینی است. پیش‌بینی یعنی از تمام داده‌ها و اطلاعات برای تبدیل به آمار درست برای برنامه‌ریزی آینده بتوانیم استفاده کنیم» (خبرگزاری ایمن، ۱۳۹۶/۰۲/۱۰).

او همچنین دامنه فعالیت کارگزاران روان‌شناسی‌گرایی را به گونه‌ای تعریف می‌کند که آنان می‌توانند و باید به تمام مردم راهنمایی و مشاوره دهند و گویی تمام افراد جامعه از نوعی نقصان و عدم کمال رنج می‌برند که باید رفع شود. «اکنون ۲۰ درصد از انسان‌ها با مشکلات روان‌شناختی، اعم از یک اضطراب ساده تا مشکلات عمیق روانی رنج می‌برند که تمامی این افراد و حتی ۸۰ درصد دیگر که سالم‌اند نیز به تلاش و برنامه‌ریزی روان‌شناسان و مشاوران برای بهبود کیفیت سلامت روان دارند» (خبرگزاری ایمن، ۱۳۹۶/۰۲/۱۰). او در بخش دیگری از صحبت‌هایش سازمان بهزیستی و امر مشاوره را به جایگاهی مانند یک پارادایم یا نگرش^۱ ارتقاء می‌دهد: «بهزیستی نه به عنوان یک دستگاه بلکه به عنوان یک نگرش در زندگی انسان‌ها برای مقابله با دردها و رنج‌هایی که مردم را در جامعه معاصر آزار می‌دهد، مطرح است» (خبرگزاری ایمن، ۱۳۹۶/۰۲/۱۰).

این جایگاه رفیع و گسترده برای روان‌شناسی‌گرایی به همراه این پیش‌فرض که باید یک «انسان کامل» تربیت کرد و ساخت، سبب شده تا از گسترش رویکرد روان‌شناسی‌گرایی، تربیت فرد، ناسالم دانستن و نیازمند مشاوره دانستن تمام مردم تعجب نکنیم. این نوع دیدگاه که در میان مدیران و سیاست‌گذاران کم نیست، سبب تسلط چنین رویکردی در میان ساختار جامعه نیز شده و تقریباً همه افراد به نوعی خود را مریض و بیمار روانی می‌پندارند که باید درمان شوند و به کمال برسند. علاوه بر این، این وضعیت یک نتیجه ضمنی نیز دارد که عبارت است از اینکه آموزش، مشاوره و تربیت و تقویت مهارت‌ها و توانایی‌های فرد و از بین بردن ضعف‌های او برای سلامت جامعه ضروری است و سلامت جامعه در گرو این امر است. اگر جامعه دچار نقصان و نارسایی است، باید به رفع نقصان‌های تک تک افراد دست زد و این تنها طریق حل مسائل جامعه است.

لازم به ذکر است که این مقاله به هیچ عنوان در پی طرح این ادعا نیست که راهکارها، روش‌ها، تکنیک‌ها و جلسات مشاوره، روان‌درمانی، گفتگوی روان‌شناسی یا مشاوره و آموزه‌های اقتصادی بی‌فایده هستند، که طرح این ادعا نه علمی است و نه واقعی و اخلاقی و منصفانه. بلکه تمام حرف پژوهش حاضر این است که همه چیز را در این چهارچوب دیدن و بی‌توجهی به نقش عوامل و ساختارهای کلان اجتماعی نوعی تقلیل‌گرایی است که هم در تحلیل پدیده‌های انسانی و اجتماعی رهن خواهد بود و هم برای بهبود وضعیت جامعه و کاهش ناملایمات آن نمی‌تواند راهگشا باشد.

یکی از مظاهر و مصادیق توسعه روان‌شناسی‌گرایی و علم‌انفوس و تاکید بر اینکه با تقویت و بهبود توانایی‌ها و مهارت‌های فردی می‌توان رضایت از زندگی و کیفیت زندگی را ارتقا داد و حتی مسائل و چالش‌های میان یک زوج، به عنوان کنشگران اجتماعی، را کاهش داد، عبارت است از کلاس‌ها، کارگاه‌ها و جلساتی که دارای اسامی متنوعی‌اند، اما بیشتر تحت عنوان «آموزش مهارت‌های

زناشویی» برگزار می‌شوند. فراوانی این جلسات به صورت فزاینده‌ای رو به گسترش است و نهادهای مذهبی، فرهنگی، بهداشتی و اجتماعی متعددی متولی برگزاری چنین جلساتی‌اند. از مساجد گرفته تا شهرداری‌ها، کانون‌های فرهنگی و تربیتی، دانشگاه‌های علوم پزشکی، بهزیستی‌ها و غیره. دو نکته در باب این جلسات و محتوای آنها قابل تامل است؛ اول، بیشتر این جلسات -البته نه منحصرأ- بر نقش و وظایف زنان در تامین رضایت و ارتقای کیفیت روابط زناشویی تاکید دارند. از این جهت هم یک نگاه مردسالار و یک‌سویه در این جلسات رواج دارد و هم غیرمستقیم زنان تا اندازه تبدیل به ابزاری برای برآوردن کام مردان (شوهران) خواهند شد. محتوای بیش‌تر این جلسات از یک سو زنان را به سبب فقدان مهارت و توانایی لازم برای ایجاد جذابیت و تنوع در روابط زناشویی مورد انتقاد و شماتت قرار می‌دهند و از سوی دیگر به آنها الگوها، مهارت‌ها، شیوه‌های رفتار و تعامل با مرد را توصیه می‌کنند که می‌تواند در نهایت به تامین هر چه بیش‌تر و بهتر خواسته‌ها و نیازهای جنسی و عاطفی مرد بیانجامد.

نکته دوم که پیوند وثیق‌تری با این پژوهش دارد، عبارت است از اینکه در پس این جلسات و عمق معرفتی چنین رویکردی، یک نگرش و ایستار ژرف و اثرگذار وجود دارد که طبق آن برای حل مسائل موجود میان زوجین و ارتقاء و بهبود کیفیت زندگی و نشاط فردی و خانوادگی، کافی است مهارت‌ها و رفتارهای فردی میان زوج اصلاح شود یا بهبود یابد. چون این تلقی و پیش‌فرض وجود دارد که پدیده‌ها و مسائل اجتماعی محصول و نتیجه رفتارهای فرد است و گروه، جامعه و ساختار چیزی جز جمع جبری افراد منفرد نیست، لذا برای حل مسائل پیش آمده کافی است تصمیمات، انتخاب‌ها و رفتارهای فردی اصلاح شود. جهت نیل به چنین هدفی، ابزاری بهتر از مراجعه به کارگزاران حوزه سلامت روانی و جسمی فردی که از طریق آن بتوان چنین مسائلی را حل و فصل کرد، وجود ندارد.

تسلط رویکرد روان‌شناسی‌گرا در پس زمینه فکری و معرفتی چنین کلاس‌ها و دوره‌هایی وجود دارد و با بی‌اهمیت کردن نقش زمینه‌ها و بسترهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی که زوجین در آن زندگی می‌کنند و تجارب زیسته متعددی که از آنها با خود خواهند داشت و بخش زیادی از آنها را به درون منزل یا اتاق خواب و تعامل با همسر خواهند آورد، همه چیز به رفتارهای فردی و منفک از فضای زیست اجتماعی زوجین تقلیل داده می‌شود. این در حالی است که با نگاه دقیق‌تر می‌توان دریافت هر یک از همسران پیش از هر نوع مواجهه با طرف مقابل دارای مجموعه‌ای از تجارب زیسته است که بیرون از خانه و محیط خانواده و در تعامل با جامعه دارد که او را دربر گرفته است. بی‌توجهی به این بافتار و فضا در تحلیل مناسبات زوجین رهزن خواهد بود. این دست کلاس‌ها و دوره‌ها مسئولیت همه چیز را بر دوش این کنشگران فردی می‌گذارند، لذا نتیجه منطقی این وضعیت چیزی نیست جز تلاش برای اصلاح و تربیت زوجین، انداختن بار تمام مسئولیت‌های رفتاری و علل مسائل میان آنها بر شانه‌های فرد و تبرئه کردن ساختارها و سازوکارهای عمده اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی که به تمامی فرد را دربر گرفته‌اند.

اهمیت دادن به امر مشاوره، تربیت نفس (فرد)، آموزش فردی و در مجموع روان‌شناسی‌گری در جامعه ایران آنقدر فریه شده که امر مشاوره ناظر به ابعاد و وجوه متفاوت و متعددی شده است. به این معنی که تقریباً ساحتی از ساحت‌های زندگی انسانی نیست که موضوع مشاوره و روان‌شناسی قرار نگرفته باشد. مشاوره پیش از ازدواج، مشاوره پیش از فرزندآوری، مشاوره برای تربیت فرزند و چگونگی ارتباط با فرزند، مشاوره بهبود کیفیت زندگی زوجین، مشاوره تحصیلی، مشاوره شغلی، مشاوره برای بهبود تعامل میان فردی، مشاوره برای کنترل استرس، خشم، ترس، افزایش اعتماد به نفس و غیره تنها بخشی از انواع حوزه‌هایی است که به موضوع و ابژه رویکرد روان‌شناسی‌گرایی تبدیل شده است.

در گفتمان روان‌شناسی‌گرایی تلقی ویژه‌ای نیز از زندگی وجود دارد. براین اساس، زندگی واجد ویژگی‌های مختلفی است که دو مورد از آنها برجستگی بیشتری دارد؛ زندگی کردن (زیستن) به مثابه یک «هنر» (هنر زیستن) و اهمیت «حمایت» از زندگی. در خصلت اول، گفتمان فردمحور تاکید دارد که زندگی مانند یک هنر است که افراد برای ارتقاء و بهبود زندگی‌شان باید هنرمند باشند.

هر قدر هنرمندتر، موفق‌تر و کیفیت زندگی‌شان بهتر خواهد بود. این امر در درون خود یک ادعای فربه دارد: اگر زندگی یک هنر است و افراد برای ارتقای کیفیت آن باید هنرمند باشند، در این صورت باید به جستجوی «درون» فرد پرداخت تا آن گوهر هنری وجود او را کشف کرد و تقویت و فربه کرد و پرورش داد. این یافتن و این پرورش دادن همان حاجت به علم‌النفس و دانش فردمحور و تربیت فردی را در پی دارد. این در شرایطی است که فرد (هنرمند) در اجرای وظایف و نقش‌هایش در صحنه‌ی اجرا (زندگی) متأثر از شرایط، عوامل و زمینه‌های فرافردی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است و در خلاء به اجرای این نقش‌ها نمی‌پردازد، اما گفتمان فردمحور روان‌شناسی گرا بی‌توجه به این واقعیت می‌کوشد با کشف و تقویت مهارت‌های فردی این اجرا را با کیفیت‌تر کند. معنای پنهان این ایده عبارت است از اینکه اگر زندگی با بحران و مسئله مواجه است، ناشی از ضعف‌های فرد است و با تبدیل این ضعف‌ها به قوت، می‌توان زندگی را بهبود داد.

در باب خصلت دوم نیز پاره‌ای توضیحات لازم است. تأکید بر «حمایت» و «حامی بودن» می‌تواند معانی و تفاسیر متفاوتی داشته باشد، اما معنا و تفسیری که در این تحقیق برجسته می‌شود این است که گویی زندگی هر فرد حریمی است که توسط فرد می‌تواند پاسداری و حمایت شود. این جمله به توضیح بیشتری نیاز دارد. حمایت کردن از زندگی یعنی می‌توان زندگی یک فرد یا زوج یا خانواده را از طریق بهبود و ارتقای مهارت‌های فردی تامین کرد. همچنین عامل تعیین‌کننده‌ی چنین حمایتی نیز فرد (کارگزار علم‌النفس) است. در هر صورت این فرد است که می‌تواند به چنین حمایتی دست یابد و از حریم زندگی فردی یا خانوادگی پاسداری کند. در این دیدگاه گویی زندگی فردی یا خانوادگی در خلاء قرار دارد و ارتباط و تعاملات آن با سایر عناصر جامعه نادیده گرفته می‌شود و نقش این عناصر در نحوه پاسداری و امکان یا امتناع چنین پاسداری به کلی نادیده گرفته می‌شود و یا ذیل سایه‌ی فرد خودمختار (کارگزار گفتمان روان‌شناسی‌گری یا فرد مورد نظر) کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود.

با تاملی در تعداد روان‌شناسان، مشاوران، مددکاران و سایر کارگزاران اصناف معرفت فردمحور در برنامه‌های تلویزیونی، گفتگوهای رادیویی، مصاحبه‌های روزنامه‌ها و مطالب فضای مجازی که پیرامون مسائل انسانی و اجتماعی سخن می‌گویند، تحلیل می‌کنند و راهکار و پیشنهاد می‌دهند، می‌توان به روشنی تسلط قابل‌ملاحظه این رویکرد فردمحور را در مقابل رویکرد جمع‌گرا و جامعه‌محور دید. این در حالی است که بیشتر موضوعاتی که موضوع گفتگو و نشست‌هاست از جنس موضوعاتی است که یا کاملاً در حوزه مسائل اجتماعی قرار می‌گیرند و یا دست کم بخش قابل‌توجهی از تحلیل و بررسی این موضوعات مربوط به اصحاب علوم اجتماعی است. موضوعاتی مانند اعتماد به نفس، استرس، خودپنداره، تعامل میان فردی، سبک زندگی و غیره از جمله موضوعاتی‌اند که می‌تواند بین علوم اجتماعی و روان‌شناسی و سایر رشته‌های مرتبط، مشترک باشند اما موضوعاتی مانند الگوهای رفتار اجتماعی، الگوهای فرهنگی، ارزش‌ها و هنجارها و مواردی مانند این‌ها به طور کامل مربوط به اصحاب علوم اجتماعی و باید در چهارچوب متون، نظریه‌ها، تحقیقات و منابع این علوم مورد واکاوی قرار گیرند، اما همین ساحت نیز در اختیار روان‌شناسی‌گرایی قرار گرفته است. می‌توان به روشنی برنامه‌های متعددی را در رسانه‌های مختلف تصویری، صوتی، مکتوب و مجازی مشاهده کرد که مسائل اجتماعی را نه توسط اصحاب علوم اجتماعی و ذیل تحقیقات و دیدگاه‌های اجتماعی بلکه در چهارچوب اصناف معرفت فردگرا به بحث و بررسی می‌گذارند. در تمام این دست برنامه‌ها آنچه که به عنوان مدعای اصلی می‌توان دید آن است که ریشه این مسائل اجتماعی و انسانی را باید در ویژگی‌ها، خصائص، توانایی‌ها و ضعف‌های تک‌تک افراد دید و اگر بخواهیم به تحلیل چرایی و چگونگی این مسائل بپردازیم، ناچاریم که به فرد و ویژگی‌های او توجه کنیم. به علاوه، اگر بخواهیم برای حل این مسائل گامی برداریم این گام باید ناظر به تربیت و آموزش فرد، ارتقای مهارت‌های فردی او، رفع ضعف‌های شخصی و مواردی از این دست باشد.

همچنین مدعا و فرض دومی که در این وضعیت وجود دارد این است که در درون هر فرد نیرو و توانی بالقوه وجود دارد که باید آن را کشف کنیم، فرد را با آن آشنا کنیم و هر چه بیشتر در جهت تقویت و برجسته شدن آن گام برداریم. مدعا و مفروض سوم که از یک سو نتیجه دو مدعای دیگر است و از سوی دیگر شاید بتوان آن را زیربنای دو مدعای پیشین فرض کرد، این است که همه چیز (پدیده‌ها و مسائل اجتماعی) برآمده از فرد است و هر نوع تغییری نیز باید در فرد رخ دهد. تنها راه ایجاد تغییر و تحول، تربیت و آموزش و اصلاح فرد است. این در شرایطی است که این واقعیت مهم و اثرگذار در تمام این فضاها نادیده گرفته می‌شود که هر انسانی هم محصول شرایط اجتماعی پیرامون‌اش است و هم با عناصر متعدد خرد و کلان موجود در جامعه در تعامل دائم و چندسویه است. بنابراین، اگر مسئله‌ای اجتماعی و انسانی وجود دارد و باید تحلیل شود و در نهایت، اصلاح شود، بدون توجه به ساختارها و عناصر فرافردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ممکن نیست.

تقلیل یک پدیده اجتماعی چندوجهی و چندبعدی به یک پدیده فردی و این ادعا که می‌توان با مجهز و مسلح شدن به یک یا چند مهارت فردی آن را حل کرد، در گفتمان روان‌شناسی‌گرایی بسیار فریه و برجسته است. در یکی از وب‌سایت‌های مربوط به خدمات روان‌شناسی و مشاوره به نام «حامی هنر زندگی» در باب اهمیت خدمات مشاوره‌ای و روان‌شناختی چنین آمده است که این گونه خدمات می‌تواند برای فرد در مواجهه با مسائل و چالش‌های مختلف مثل مرگ عزیزان، طلاق، استرس شغلی و غیره موثر باشد (وب‌سایت موسسه روان‌شناسی حامی هنر زندگی) و به گفته این سایت می‌تواند سبب مدیریت بحران‌های مختلف شود. چنین ادعایی به هیچ وجه مختص این وب‌سایت نیست، بلکه می‌توان موارد و ادعاهای مشابهی را هم در سایر وب‌سایت‌ها و هم در فضای کلی جامعه شامل رسانه‌ها، مجامع علمی، نشست‌های تخصصی و غیره به وضوح دید. مسئله‌ای مانند «استرس شغلی» آشکارا یک پدیده و مسئله اجتماعی است که برآمده از شرایط و ویژگی‌های نهادی، ساختاری، حقوقی و حتی فرهنگی است. استرس شغلی می‌تواند ناشی از فشار مضاعفی باشد که قوانین و فرایندهای نهادی و سازمانی بر فرد وارد می‌کند یا نتیجه شرایط کلان‌تر اجتماعی مانند وضعیت ترافیک و فاصله مکانی و مشکلات رفت‌وآمد میان محل زندگی و محل کار باشد، می‌تواند به سبب ضعف قوانین در حمایت از کارگران و کارمندان رخ دهد، اگر به تفاوت‌های جنسیتی نگاه کنیم می‌تواند بخشی از این فشار و استرس شغلی ناشی از مشکلاتی باشد که در ساختار فرهنگی مردسالاری وجود دارد که زمینه را برای ایجاد مزاحمت برای کارکنان و کارگران ایجاد می‌کند و ساختارهای قانونی و چهارچوب فرهنگی به اندازه کافی حامی زنان نیست و همین امر سبب ایجاد احساس ناامنی محیط کار برای زنان می‌شود و فشار و استرس شغلی را تشدید می‌کند. اگرچه نمی‌توان انکار کرد که بخشی از این استرس شغلی معلول برخی اشتباهات فردی نیز هست لذا بهبود مهارت‌های فردی نیز می‌تواند در این باب مفید باشد، اما تقلیل چنین پدیده چندوجهی به امر فردی نمی‌تواند علمی، نزدیک به واقعیت و در نتیجه مثرتر برای حل مسئله باشد.

مفروضات این رویکرد و گفتمان فردمحور پای در این دیدگاه نظری دارد که می‌توان با اتکا به نظریه انتخاب عقلانی به تحلیل کنش‌های انسانی پرداخت. به این معنی که انسان‌ها در هر شرایطی با اتکا به عقلانیت عمل می‌کنند و می‌کوشند کنش‌هایشان را عقلانی کنند. این در شرایطی است که اصحاب علوم اجتماعی بارها در تحقیقات و یافته‌های علمی‌شان نشان داده‌اند که اتفاقاً کنش‌های اجتماعی در بیشتر موارد متأثر از شرایط و تعیین‌کننده‌های فرافردی هستند. حتی برخی جامعه‌شناسی را علم مطالعه پیامدهای ناخواسته کنش یا علم مطالعه کنش‌های ناخواسته می‌دانند. لذا در واقعیت، کنش‌های اجتماعی تقارن چندانی با نظریه انتخاب عقلانی ندارند. با این حال، این تئوری و مفروضاتش از بنیان‌های روان‌شناسی‌گرایی است.

گفتمان روان‌شناسی‌گرایی و تاکید مفرط بر اینکه با آموزش، مشاهده، بهبود و ارتقای مهارت‌های فردی می‌توان فرد توانایی ساخت که با مسائل و چالش‌های مختلف و متنوعی که در زندگی روزمره با آن مواجه می‌شود، بتواند مقابله درست، کارآمد و موفق

داشته باشد، در درون خود یک پیش‌فرض بنیادی دارد؛ این پیش‌فرض عبارت است از اینکه از یک‌سو، بی‌توجهی به علل و عوامل فرافردی علت‌های وجودی این مسائل و چالش‌ها هستند و از سوی دیگر، القای این ایده که می‌توان و باید کنشگر فردی را آن‌چنان پرورش داد، نقاط ضعف‌اش را به حداقل رساند و نقاط قوت‌اش را به بالاترین درجه خود برد که بتواند با این مسائل بهترین مواجهه را داشته باشد. به عبارت دیگر، با تقویت و پرورش بهینه فرد می‌توان به حداقل رسید. این درحالی است که آشکارا بخش قابل توجهی از علل و عواملی که چنین مسائلی را ایجاد می‌کنند برآمده از ساختارها، نهادها، سازمان‌ها و مکانیسم‌هایی‌اند که فرافردی‌اند و اگر تحولات اساسی در این سطوح رخ ندهد نمی‌توان به حل این مسائل نزدیک شد.

در باب اهمیتی که به نقش خدمات روان‌شناختی و مشاوره‌ای در بهبود کیفیت زندگی و ارتقای سلامت فرد و حل مسائل پیش‌روی انسان معاصر داده می‌شود هم اغراق و بزرگ‌نمایی غیرعادی رخ می‌دهد و هم واجد یک نگاه تقلیل‌گرایانه نسبت به تحلیل و تبیین چرایی مسائل و چالش‌های فردی و اجتماعی است. اغراق‌آمیز از این جهت که دامنه و گستره‌ای که روان‌شناسی ادعا می‌کند که می‌تواند پوشش دهد بسیار مبسوط است. در یکی از پایگاه‌های اینترنتی مربوط به خدمات روان‌شناختی و مشاوره، در مورد کارویژه و محورهای تحت پوشش آنها چنین آمده است: «لذت بردن از زندگی و رشد و تعالی شخصیت، شکوفا نمودن استعدادها و ارضای نیازها، اعم از نیازهای اولیه جسمانی، نیاز به امنیت و آرامش، نیاز به تعلق، نیاز به دوست داشتن و دوست داشته شدن، نیاز به احترام و نیاز به شکوفایی در دنیای امروز فرایند ساده‌ای نیست. در تمام این مراحل به مشاور و مشاوره نیاز است» (وب سایت مرکز مشاوره و روان‌شناسی فراز).

این در شرایطی است که نگاه روان‌شناسی‌گرایی با تقلیل‌گرایی و فروکاستن عوامل و زمینه‌های چندگانه، به این ظرائف تحلیلی دقت ندارد و با اغراق در حوزه فعالیت خود و فروکاستن پدیده‌های لایه لایه و پیچیده اجتماعی و انسانی به امور فردی، مدعی حل آنها است. این در حالی است که آشکارا تامین چنین نیازهایی و حل مسائلی از این دست یک فعالیت چندحوزه‌ای و فرانهادی است که دخالت بخش‌های متعدد تصمیم‌گیر، سیاست‌گذار، قانون‌گذار، نهادهای مالی، علمی، انتظامی، آموزشی و غیره را می‌طلبد و نمی‌توان نقش تمام این بخش‌ها و نهادهای اجتماعی را به خودشناسی و تقویت مهارت‌های فردی تقلیل داد. با این حال، این همان کاری است که روان‌شناسی‌گرایی انجام می‌دهد و بر انسان معاصر القا می‌کند.

بسط دامنه فعالیت روان‌شناسی‌گری و گفتمان فردمحور ابعاد وسیع‌تری نیز دارد؛ فربه شدن کارگزاران سلامت روان به گونه‌ای است که هم در افزایش متخصصان و فارغ‌التحصیلان این رشته در نهادهای سیاست‌گذار، رسانه‌ها و حوزه عمومی خود را نشان داده و هم محورها، موضوعات و مسائلی که ذیل این رشته‌ها قرار می‌گیرند، به طور فزاینده‌ای در حال رشد است. این وضعیت تا جایی پیش رفته که موضوعات، مسائل، پدیده‌ها و محورهای مطالعاتی که آشکارا مربوط به علوم اجتماعی‌اند، ذیل روان‌شناسی قرار می‌گیرند. در یک نمونه می‌توان به اولویت‌های پژوهشی صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری در سال ۱۴۰۱ اشاره کرد. بر اساس این سند، موضوعات و مسائلی مانند اعتیاد، دزدی، خودکشی، خشونت و پرخاشگری، فحشا و فساد اخلاقی، رشوه و اختلاس، تبعیض، بی‌اعتمادی، شکاف بین‌نسلی، حاشیه‌نشینی، فقر و بیکاری، جهانی شدن و جهانی‌سازی، رسانه، اعتماد، هویت، تعاملات فرهنگی و بین‌فرهنگی، ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی، قانون‌پذیری / قانون‌گریزی، خشونت خانگی، طلاق، تعارض سنت، مدرنیته و پست مدرن و موضوعاتی از این دست ذیل اولویت‌های پژوهشی رشته روان‌شناسی قرار گرفته است. در حالی که این موضوعات کاملاً -یا تا اندازه زیادی- اجتماعی‌اند و یا به صورت اختصاصی مربوط به جامعه‌شناسی و یا ذیل دیدگاه‌های اجتماعی عامی قرار می‌گیرند که آنها رویکردهای نظری و کارهای تجربی فربه و نیرومندی درباره این موضوعات در انبان معرفتی‌شان دارند.

یکی دیگر از مصادیق فره‌بی گفتمان فردگرا، ذره‌نگر و نامینالیستی مربوط به کتاب‌ها، ایده‌ها و مباحثی در باب جوانی جمعیت، فرزندآوری و رشد جمعیت در اکنون جامعه ایران است. ایده‌ی محوری این دست مکتوبات و مباحث این گزاره اصلی است که «زوجین از فرزندآوری و افزایش تعداد فرزندان هراسی نداشته باشند، چون مشکلات و مسائل واقعی و حقیقی جدی در این باره وجود ندارد و ایجاد نمی‌شود بلکه هر چه هست طرز تلقی این زوجین است. با تغییر این طرز تلقی، بهبود تفکر، داشتن نگاه مثبت‌اندیش و القای امیدواری در افراد می‌توان هراس آنان را از میان برد». معنای آشکار این گزاره این است که مسائل و چالش‌های اقتصادی ایران، بحران‌های فرهنگی-اجتماعی، آسیب‌های اجتماعی فزاینده، زوال احساس امنیت اجتماعی، روانی و اقتصادی، نگرانی از آینده، مسائل حوزه مسکن و اشتغال و سایر چالش‌ها هیچ کدام واقعی نیستند و این موارد را نمی‌توان مسائل و چالش‌های واقعی پیش‌روی زوجین برای فرزندآوری دانست. بلکه تنها مانع فرزندآوری مربوط به طرز تلقی زوجین است و تنها کاری که باید کرد تغییر این نگاه هراس‌آلود است. به دیگر سخن، بحران‌ها، مسائل و چالش‌های پیش‌روی زوجین انکار می‌شود و همه چیز به نگاه و طرز تلقی آنها در باب فرزندآوری و مسائل پیرامون آن تقلیل می‌یابد.

در مجموع باید گفت این همان گفتمان فردگرا است که می‌کوشد نقش و اثر عوامل، پدیده‌ها و زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی فرافردی و ساختاری را انکار کند و همه چیز را به افکار، اندیشه و زاویه نگاه زوجین تقلیل دهد. نوعی سلطه روان‌شناسانه برای مواجهه با تمام مسائل و پدیده‌ها. این راهبرد با انداختن بار همه چیز بر دوش افراد (زوجین) نقش عوامل سیاست‌گذارانه، حکمرانی و مدیریتی را انکار می‌کند و همه مسئولیت و مسئولیت همه چیز (حتی چرایی عدم تمایل زوجین به فرزندآوری) بر شانه‌های فرد انداخته می‌شود.

۹. نتیجه‌گیری و بحث

در این مقاله کوشیدیم، به مثابه یک بحث نظری، نشان دهیم اندیشه جامعه‌شناختی به طور فزاینده تحت سیطره روان‌شناسی است. وجه غالب این شاخه علمی تمرکز و تاکید بر فرد، فردگرایی، انتخاب و کنش فردی است. در این ایستار آنچه در تحلیل نهایی چرایی رویدادها و پدیده‌های اجتماعی و انسانی مورد تاکید قرار می‌گیرد، همان فرد و تصمیمات و رفتارهای فردی است. به همین سبب هر جا که قرار است سیاست‌گذاری انجام شود، راهکاری ارائه شود و یا توصیه‌ای برای بهبود شرایط و خروج از بحران‌های اجتماعی صورت گیرد، تاکید و تمرکز بر تغییر، اصلاح یا تربیت رفتار فرد، نحوه مواجهه‌اش با مسائل و موقعیت‌ها، ارتقاء توانایی‌های او و در کل، تاثیر بر رفتار و دیدگاه فرد است. گویی کنشگر فردی در یک خلاء بدون مداخله نیروها و ساختارهای مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی و اقتصادی تصمیمات خود را می‌گیرد و کنش‌هایش را انجام می‌دهد. لذا مشاوره، آموزش، هدایت فردی و تلاش برای تغییر و اصلاح دیدگاه و رفتار فرد در اولویت ایجاد تغییر قرار می‌گیرد.

همچنین تلاش کردم مبانی، اصول موضوعه و قواعدی را آشکار کنم که می‌توانند زیربنای مشترک نحله‌هایی از دانش و معرفت فردگرا، به ویژه روان‌شناسی، باشند. فردگرایی، بی‌اصالت بودن امر جمعی، بی‌توجهی به اهمیت نظام‌ها و ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و تاکید فزاینده بر کنش‌های فردی، بخش قابل توجهی از این مدعاها و بنیان‌ها است، اگرچه تمام آنها نیست. در این میان، مکتب فلسفی نامینالیسم نقش تعیین‌کننده‌ای در ظهور و بروز چنین شرایطی دارد. نامینالیسم با برجسته کردن «تفاوت» و امر فردی و اینکه امر جمعی با تاکید شباهت‌ها، فردیت و تفاوت‌ها را نادیده می‌گیرد، امر فردی و تفاوت‌های فردی را در کانون توجه خود قرار داد. این به نوبه خود باعث نادیده گرفته شدن شباهت‌ها شده و با تقلیل شباهت‌ها به تفاوت‌ها، امکان شکل‌گیری نیروهای مقاومت جمعی را در برابر ساختارهای قدرت و سلطه کم‌رنگ می‌کند. به بیان دیگر، بنیان‌های هستی‌شناسانه و

معرفت‌شناسانه نامینالیسم منجر به فروکاستن امر و نیروی جمعی به سود امر فردی شده و در نتیجه امکان صورت‌بندی نیروهای مقاومت جمعی در برابر قدرت و ساختارهای آن را کم‌رنگ یا منتفی می‌کند. در نتیجه، می‌توان انتظار داشت که زمینه برای سلطه و حتی تمامیت‌خواهی مالکان قدرت در غیبت نیروهای مقاومت اجتماعی به دنبال تسلط رویکرد نامینالیستی فراهم شود. اگر بخواهم لب کلام ایده و تلاش خود در این پژوهش را از زبان فوکو خلاصه کنم، او به بهترین شیوه در کتاب نظم اشیاء آن را به تصویر کشیده است: «آنچه در تاریخ طبیعی، اقتصاد و دستور زبان کلاسیک مشترک بود، یقیناً در دسترس آگاهی دانشمند نبود؛ یا بخشی از آن که خودآگاه می‌نمود سطحی، محدود و تقریباً تخیلی بود؛ اما طبیعت‌شناسان، اقتصاددانان و دستورشناسان در حالی که این امر برای خودشان ناشناخته بود قواعد مشابهی را به کار گرفتند تا موضوعات مناسب مطالعه‌شان را معین کنند، مفاهیم‌شان را شکل دهند و نظریه‌های‌شان را بسازند. من تلاش کردم این قواعد شکل‌گیری را که هرگز فی‌نفسه یا مستقلاً صورت‌بندی نشده‌اند، اما صرفاً در نظریه‌ها، مفاهیم و موضوعات مطالعه کاملاً متفاوت پیدا می‌شوند، از طریق جداسازی سطحی، به عنوان جایگاه خاص‌شان آشکار سازم...» (فوکو، ۱۳۸۹: ۵).

آنچه در این مقاله تحت عنوان گفتمان فردگرا، گفتمان فردمحور و گفتمان ذره‌نگر نام برده شد و شاخه‌های مختلف دانش مرتبط با آن را اصناف معرفت فردگرا یا فردمحور نامیدم، دست که در سه حوزه به صورت فزاینده در حال رشد و تسلط بر فضای فکری و علمی جامعه ایران هستند. از سویی، مباحث، موضوعات و شیوه‌های مواجهه این شاخه‌های دانش در حوزه عمومی تسلط قابل توجهی یافته‌اند. به گونه‌ای که تقریباً نمی‌توان مسئله یا موضوعی از قلمروی انسانی و اجتماعی را یافت که ذیل این اصناف معرفت قرار نگرفته باشند. این نحله‌های دانش آنچنان بر افکار عمومی و حوزه عمومی مسلط شده‌اند که به یگانه دانش برای پاسخ به پرسش‌ها و حل و تحلیل مسائل و پدیده‌های انسانی و اجتماعی تبدیل شده‌اند. این وضعیت سبب شده تا در افکار عمومی این فرض جای گیرد که تنها به واسطه این علوم می‌توان به حل مسائل اجتماعی دست یافت. از شادکامی و مناسبات میان فردی گرفته تا تفوق در عرصه اقتصاد و تامین نیازهای روحی و معنوی. مضاف بر این، می‌توان به روشنی حضور پررنگ و گسترده کارگزاران گفتمان فردگرا (روان‌شناسان، مشاوران مالی و غیره) را در رسانه‌ها و سایر قلمروهای حوزه عمومی دید. در حالی که اصحاب علوم اجتماعی معمولاً منزوی شده و در اتاق‌های کارشان در دانشگاه و مراکز تحقیقاتی انزوا گرفته‌اند. همچنین به خاطر اینکه فضایی برای ارتباط گسترده با حوزه عمومی و افکار عمومی ندارند، در عمل، نمی‌توانند اثرگذاری قابل توجهی بر روندهای اصلی فرهنگی و اجتماعی جامعه داشته باشند.

از دیگر سو، در فضای آکادمیک و علمی نیز اوضاع تفاوتی ندارد. طی چند دهه اخیر رشته‌های دانشگاهی که نگاه فردمحور دارند، رشد فزاینده یافته و با افزایش تعداد این رشته‌ها، بسط گرایش‌های مختلف زیرمجموعه آنها، افزایش تعداد دپارتمان‌های چنین رشته‌هایی و افزایش دانشجویان و فارغ‌التحصیلان آنها سبب شده سهم قابل توجهی از فضای دانشگاهی علوم انسانی و اجتماعی تحت سیطره این اصناف معرفت باشند. همچنین، همگام با بسط این رشته‌های تحصیلی، شاخه‌های علوم اجتماعی که واجد نگاه اجتماعی بوده و بر اهمیت و نقش امر اجتماعی و نیروهای جمعی تاکید دارند به سرعت در حال کم‌رنگ شدن است. تنها آن بخش از علوم اجتماعی مورد تاکید و حمایت بوده که واجد نگاه فردمحورند.

به علاوه، این وضعیت وجه سومی نیز دارد و آن ساحت (حوزه) تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری است. نفوذ و سلطه گفتمان فردمحور و نحله‌های معرفتی ذیل آن به گونه‌ای بوده که تعداد کارگزاران این نحله‌های معرفتی فضای سیاست‌گذاری علمی و اجتماعی و کارگروه‌های تخصصی برای جامعه را در دست گرفته‌اند و دیدگاه‌ها و تصمیمات آنها به راهبردهای سیاستی در حوزه فرهنگی و اجتماعی تبدیل شده است. در حالی که عده و عده اصحاب علوم اجتماعی در این کارگروه‌ها به حداقل رسیده است. این

سیاست‌گذاری‌ها هم در باب مدیریت مسائل و پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی بوده و هم در محتوا و ماهیت دروس مربوط به علوم اجتماعی تاثیرگذار بوده‌اند، به گونه‌ای که تلاش گسترده‌ای برای تکیدگی علوم اجتماعی و مباحث جامعه‌گرا صورت گرفته و در مقابل، دانش‌های فردمحور بسط یافته‌اند.

در کنار این موارد، تعامل و بده‌بستان، گاه آشکار و گاه نهانی، میان قدرت و حاکمیت از یک سو، و نحله‌های معرفتی فردمحور و ذره‌نگر از سوی دیگر، صورت گرفته که نتیجه خدماتی است که این دو ذیل رابطه قدرت و دانش برای یکدیگر دارند. گفتمان فردمحور و معرفت‌های ذیل آن با بی‌اهمیت کردن امور فرافردی مانند نهادها، ساختارها و نظام‌ها توانسته‌اند آنان را در باب چالش‌ها و ناکارآمدی‌های حکمرانی مبرا کنند و در مقابل، بار تمام مسئولیت بر دوش کنشگران فردی افتاده است. به همین سبب، قدرت نیز در اشکال و سطوح مختلف از این گفتمان و اصناف دانش ذیل آن حمایت کرده و آن را در مقابل علوم اجتماعی که بر نقش نیروها و عوامل اجتماعی (ساختارها، نظام‌ها و نهادها) تاکید دارند، تفوق داده است. به دیگر سخن، گفتمان ذره‌نگر از طریق تاکید بر فرد و مسئولیتش در تمام مسائل و چالش‌های جامعه، حکمرانی و نیروها و ساختارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ذیل آن را تبرئه می‌کند (فروکاستن امر اجتماعی به امر فردی). به دنبال آن، قدرت نیز تمام قد از بسط فزاینده این اصناف معرفت حمایت کرده و آنان را به عنوان کارگزاران اصلی تحلیل، سیاست‌گذاری و اجرا در قلمروی مسائل انسانی و اجتماعی پذیرفته است. این آشکارا همان رابطه قدرت و دانش است.

در نهایت، مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی نامینالیسم به توسعه گفتمان فردمحور و انزوای امر جمعی می‌انجامد و این امر در قامت نظریه انتخاب عقلانی و همچنین رویکرد هزینه-فایده در قالب دو رشته روان‌شناسی و اقتصاد بسط یافته است. نتیجه اینکه، این نوع دیدگاه بر رویکرد اجتماع‌محور جامعه‌شناسی مستولی شده و این همان امپریالیسم علمی است. در فصول آتی بر این امر متمرکز می‌شوم تا با ورود به میدان تحقیق، از یک سو، مصادیق و مظاهر این امپریالیسم را نشان دهم و از سوی دیگر، مکانیسم این امپریالیسم و ردپای قدرت را در آن، به اندازه بضاعت این مقاله، بر ملا کنم.

پی نوشت

برای اینکه بحث واجد دقت بیشتری باشد و حق انصاف نیز رعایت شود، باید تصریح کرد که برخی از اندیشه‌های اجتماعی، که بعدها به مبانی روان‌شناسی اجتماعی بدل شدند، وجود دارند که از چنین تقلیل‌گرایی پرهیز کردند. نه تنها پرهیز کردند بلکه زمینه را برای توجه و اهمیت به امر اجتماعی فراهم کردند. به ویژه اندیشه‌های چارلز هورتون کولی و هربرت بلومر که اثر مهمی بر روان‌شناسی اجتماعی گذاشتند. این دست اندیشه‌ها کوشیدند فردمحوری را اصلاح کنند و با به میان کشیدن اهمیت بافت اجتماعی و نقش فضای فرافردی، از تقلیل امر اجتماعی به امر فردی پرهیز کنند. کولی چنین استدلال می‌کرد که «خود»^۱ یک شخص، از رهگذر تبادل او با دیگران رشد می‌یابد. به نظر او، «خود»، نخست فردی و سپس اجتماعی نمی‌شود، بلکه از رهگذر یک نوع ارتباط دیالکتیکی شکل می‌گیرد. آگاهی یک شخص از خودش، بازتاب افکار دیگران درباره خودش است. پس نمی‌توان از خودهای جداگانه سخن به میان آورد. کولی برای روشن ساختن خصلت انعکاسی «خود»، آن را با آئینه مقایسه کرده و از اصطلاح «خودآئینه‌سان»^۲ سخن به میان می‌آورد: «همچنان که سیما، اندام و لباس مان را در آئینه برانداز می‌کنیم، در ذهن دیگران نیز به‌گونه‌ای تخیلی، برداشتی از ظاهر، رفتار، اهداف، کردار، شخصیت و دوستان مان داریم و به‌صورت‌های گوناگون از این برداشت متأثر می‌شویم. مفهوم خود آئینه‌سان از

1 . Self

2 . Looking glass self

سه عنصر اصلی ساخته می‌شود: «ظاهر ما به چشم دیگران چگونه می‌نماید؟»، «داوری او درباره ظاهر ما چیست؟» و سرانجام، «چه احساسی از خود برای ما پدید می‌آید، غرور یا سرشکستگی؟» (کوزر، ۱۳۷۳: ۴۱۰).

۱۰. منابع

- باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۳۹۹/۰۷/۰۳. <https://www.yjc.news/00VTo8>
- باقری، خسرو (۱۳۸۶). *نوع‌مگرایی و فلسفه تعلیم و تربیت: بررسی دیدگاه ویلارد کوین و ریچارد رورتی در تعلیم و تربیت*. تهران: دانشگاه تهران.
- بیکر، ال. ترز (۱۳۸۱). *نحوه انجام تحقیقات اجتماعی*. ترجمه: هوشنگ نایی. چاپ دوم. تهران: انتشارات روش.
- پارسایان، حمید و طالعی اردکانی، محمد. (۱۳۹۲). روش‌شناسی بنیادین و روش‌شناسی کاربردی در علوم اجتماعی با تأکید بر رئالیسم و نومینالیسم. *فصلنامه معرفت فرهنگی و اجتماعی*، ۱۴(۲): ۷۳-۹۶.
- پوپر، کارل (۱۳۹۷). *جامعه باز و دشمنان آن*. ترجمه رحمت‌اله جباری. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- حیدری، آرش (۱۳۹۶). روان‌شناسی، حکومت‌مندی و نولیبرالیسم. *مطالعات جامعه‌شناختی*، ۲۴(۱): ۳۹-۹.
- خبرگزاری دانا، ۱۳۹۲/۰۸/۰۴. <http://danakhabar.com/fa/news/1160713>
- خبرگزاری مهر، ۱۳۹۵/۰۹/۲۵. mehrnews.com/xGx3Y
- خبرگزاری ایمن، ۱۳۹۶/۰۲/۱۰. www.imna.ir/news/301009
- رُزینینگ، هانس (۱۳۹۹). *واقع‌نگری؛ چرا جهان را کتر می‌فهمیم*. ترجمه: علی کاظمیان. چاپ دوم. تهران: نشر کرگدن.
- زائری، قاسم و نیرمانی، آرش (۱۳۹۹). نفی امر اجتماعی: برآمدن گفتارهای فردگرایانه در ایران پساجنگ (روان‌شناسی موفقیت، عرفان‌گرایی و انسان اقتصادی). *نشریه مطالعات جامعه‌شناختی*، ۵۶(۵): ۴۹-۹.
- فوکو، میشل (۱۳۸۹). *نظم اشیاء: دیرینه‌شناسی علوم انسانی*. ترجمه: یحیی امامی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم.
- لوئیس، کوزر (۱۳۷۳). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*. ترجمه: محسن ثلاثی. تهران: نشر علمی.
- Amzadt, J., Femi, O., and Abdullahi, A. (2015). "Realist and Nominalist Traditions in Sociological Theorizing." Pp. 137-47 in *Foundations of the Social Sciences*, edited by Ilufoye Ogundiya and Jimoh Amzadt. Lagos: Malthouse.
- Bagheri, Kh. (2007). *Neopragmatism and the philosophy of education: examining the views of Willard Quine and Richard Rorty in education*. Tehran: Tehran University Press. [in Persian]
- Bashgah-e Khabarnegaran-e Javan. (2020). Available at www.yjc.news/00VTo8. [in Persian]
- Bhaskar, R. (2005). *The Possibility of Naturalism: A Philosophical Critique of the Contemporary Human Sciences*: Routledge.
- Clarke, S., & Walsh, A. (2009). Scientific imperialism and the proper relations between the sciences. *International Studies in the Philosophy of Science*, 23(2), 195-207.
- Coser, L. (1994). *Masters of Sociological Thought: Ideas in Historical and Social Context*. Translated by Mohsen Solasi. Tehran: Elmi Press. [in Persian]
- Dana News Agency. (2013). Available at <http://danakhabar.com/fa/news/1160713>. [in Persian]
- Dennett, D. C. (1995). Darwin's Dangerous Idea. New York. *Touchstone, Simon and Schuster*.
- Dupré, J. (1995). *Against scientific imperialism*. PSA: Proceedings of the Biennial Meeting of the Philosophy of Science Association,
- Dupré, J. (2001). *Human nature and the limits of science*. Clarendon Press.

- Foucault, M. (2010). *The Order of Things: Archeology of the Humanities*. Translated by Yahya Emami. Tehran: Institute for Cultural and Social Studies, Ministry of Science. [in Persian]
- Heydari, A. (2016). Psychology, Governance and Neoliberalism. *Sociological Review*, 24(1): 9-39. [in Persian]
- Imna News Agency. (2016). Available at www.imna.ir/news. [in Persian]
- Mäki, U. (2002). Explanatory ecumenism and economics imperialism. *Economics and Philosophy*, 18(2), 237-259.
- Mäki, U. (2013). Scientific imperialism: Difficulties in definition, identification, and assessment. *International Studies in the Philosophy of Science*, 27(3), 325-339.
- Marx, K. (1976). *Capital: A Critique of Political Economy*, Volume 1. Penguin Books.
- McDonald, M., & O'Callaghan, J. (2008). Positive psychology: A Foucauldian critique. *The Humanistic psychologists*, 36 (2), 127-142.
- Mehr News Agency. (2015). Available at mehrnews.com/xGx3Y. [in Persian]
- Parsania, H., and Talei Ardakani, M. (2012). Fundamental methodology and applied methodology in social sciences with emphasis on realism and nominalism. *Cultural and Social Knowledge Quarterly*, 14(2): 73-96. [in Persian]
- Pinto, M. F. (2017). Imperializing epistemology: Shortcomings of the naturalistic turn. In U. Mäki, A. Walsh, & M. Fernández Pinto (Eds.), *Scientific Imperialism* (pp. 274-290). Routledge.
- Popper, K. (2017). *Open Society and its Enemies*. Translated by Rahmatollah Jabbari. Tehran: Publishing Company. [in Persian]
- Quine, W. V. (1969). Epistemology Naturalized. In *Ontological Relativity and Other Essays*. Columbia University Press.
- Ritzer, George. 2011. "Sociological theory, eight edition." *New York, America: The McGraw-Hill Companies*.
- Rosling, Hans. (2019). *Factfulness: Ten Reasons We're Wrong about the World--And Why Things Are Better than You Think*. Translated by Ali Kazemian. Second edition. Tehran: Kargdan Publishing. [in Persian]
- Stigler, G. J. (1984). Economics: The imperial science? *the scandinavian Journal of economics*, 86(3), 301-313.
- Therese, L., B. (2002). *Doing Social Research*. Translated by Houshang Naebi. Tehran: Soroush Press. [in Persian]
- Zairi, Q., and Narimani, A. (2019). Negation of the social: the emergence of individualistic discourses in post-war Iran (psychology of success, mysticism and economic man). *Journal of Sociological Review*, (56): 9-49. [in Persian]